

شهریور ۱۴۰۰

اجازه بدهید با سؤال مشخصی که از [مقاله اول](#) این مجموعه پی گرفتیم شروع کنیم: به چه دلیل استفاده از توپولوژی در روانکاوی صرفاً استعاری نیست؟  
چطور این کار یک پیچیده سازی [غیرضروری] هم نیست؟

به یاد داشته باشید که لاکان ادعای جسورانه‌ای می‌کند، چنان‌که در متن

[L'Étourdit](#) منتشرشده در سال ۱۹۷۲ اظهار کرد:

«توپولوژی برای «هدایت ما در ساختار طراحی نشده» است.

توپولوژی [خود] این ساختار است.»

این موضعی است که لاکان درست تا پایان زندگی خود آن را حفظ کرد،  
از جمله در آخرین حضورش در یک سخنرانی عمومی در کاراکاس<sup>۱</sup> برای ارائه

[سمینار XXVII](#).

مقاله حاضر با پرداختن به مثال‌هایی به سؤال بالا پاسخ خواهد داد. مثال‌هایی  
که به ما نشان می‌دهند چگونه می‌توانیم مسائل و مشکلات زندگی یک فرد -  
یعنی مسائلی که روانکاوی با آن‌ها درگیر است - را به‌عنوان مسائلی دارای  
ویژگی‌های توپولوژیکی در نظر بگیریم.

توپولوژی درباره‌ی یک کران‌بندی<sup>۲</sup> [مرزبندی یا تعیین حدود] فضا است. این فضا  
می‌تواند فضای دلالت<sup>۳</sup>، فضای فیزیکی یا فضای ارتباطی<sup>۴</sup> [یا وابستگی] باشد  
- همان‌طور که در مقاله اول دیدید، ویژگی‌های توپولوژیکی این فضا بدون

---

<sup>۱</sup>- Caracas

<sup>۲</sup>- delimitation

<sup>۳</sup>- signifying space

<sup>۴</sup>- relational space

توجه به ماهیت اجزاء تشکیل دهنده آن یا تغییر شکل هایی که متحمل می شود، پابرجا می مانند.

کران بندی یعنی جداسازی. اصطلاح آلمانی برای جداسازی «تِرِنونگ<sup>۱</sup>» است و توپولوژیست ها در مورد «تِرِنونگ آکسیوم<sup>۲</sup>» یا اصول موضوعه جداسازی<sup>۳</sup> صحبت می کنند تا شیوه هایی را توصیف کنند که می توان فضای توپولوژیکی را با درجات مختلفی از قدرت کران بندی کرد. بعداً [در بخش «مجموعه های باز و مکانیسم های دفاعی فرویدی»] به این ایده باز خواهیم گشت.

در حال حاضر می توانیم بگوییم که کران بندی فضا و درجه ای از قدرت که جداسازی فضا با آن ثبت شده است، مسئله ای حیاتی در فهم همه انواع پدیده های مورد علاقه روانکاوی است. بیایید با چند مثال ساده از «کلینیک روزمره» آغاز کنیم:

- **فوبیا** - خیلی اوقات شامل نوعی کران بندی فضا است. می توانیم این امر را در نظر بگیریم که آگورافوبیا<sup>۴</sup> [ترس از اماکن عمومی]، یا فوبیا نسبتاً شایع درباره عبور از پل ها، به چه طریقی آستانه های یک فضا را مشخص می کند. با مراجعه به یک مثال قدیمی فرویدی، در کیس هانس کوچولو<sup>۵</sup>، می توانیم این امر را در نظر بگیریم که به چه

---

<sup>۱</sup> - trennung

<sup>۲</sup> - Trennungsaxiom

<sup>۳</sup> - separation axiom

<sup>۴</sup> - agoraphobia

<sup>۵</sup> - little Hans ۱۹۰۹

طریق فویبای اسب، به هانس دیکته می کند چه زمان می تواند بیرون برود و چه زمان نمی تواند (۲۴-۲۲، [SEX](#))<sup>۱</sup>.

• **وسواس** - مسئله عبور از یک فضا به فضای دیگر تشریفات وسواسی را به میان می آورد که با تکراری غیرطبیعی عمل می کنند. آن ها اغلب در نقطه ای که یک فضا به فضای دیگر گذر می کند متمرکز می شوند. باز کردن و بستن درها، روشن و خاموش کردن لامپ ها، یا گرفتن قطار یا هواپیما از نقطه A تا B، نقاط کانونی مشترک برای وسواس هستند. به طور مشابه، می توانیم مواردی که شخص هنگام پیاده روی احساس می کند نمی تواند روی شکاف بین سنگ فرش قدم بگذارد را به عنوان کران بندی مصنوعی فضا در نظر بگیریم. پس سؤالی که اینجا مطرح می شود این است: چرا این تکرارها در وسواس اتفاق می افتد؟

• **پورنوگرافی** - چرا بسیاری از فیلم های پورن شامل باز کردن در بر روی کسی است؟ معمولاً این مسئله را در مورد هر دو مورد سناریوهای مردانه و زنانه می بینیم، هم در فیلم هایی با داستان های رمانتیک و هم در فیلم های هاردکور. ممکن است این مسئله را مانند وسواس و فویبیا به عنوان امری آسیب شناختی نبینیم، اما جالب است که در سناریوهای پورنوگرافی، گونه ای صحنه شامل عبور از یک آستانه به تصویر کشیده می شود.

---

<sup>۱</sup> - "SE": The Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud. ۲۴ vol. Edited and Translated by J. Strachey.

ما هنوز هیچ‌گونه ادعایی در مورد توپولوژی مطرح نکرده‌ایم، بلکه صرفاً از برخی مسائلی شروع کردیم که ممکن است توپولوژی برای توضیح آن‌ها به ما کمک کند، مسائلی که با همان تِرِنونگ یا جداسازی مرتبط هستند.

اینجا واقعاً دربارهٔ چه نوع فضایی صحبت می‌کنیم؟ به نظر نمی‌رسد فضای فیزیکی یا متریک<sup>۱</sup> در مورد این‌گونه مسائل حق مطلب را به‌طور کامل ادا کند. اگرچه اجرایی از فضای فیزیکی مانند دریا یا پل ممکن است در فوبیا، وسواس و پورن ظاهر شوند، اینکه باور کنیم مسئلهٔ اصلی در فوبیا پُلّی است که نمی‌توان از آن عبور کرد، یا اینکه در وسواس، تشریفات دربارهٔ درها واقعاً تنها دربارهٔ درهاست، تصور ساده‌اندیشانه‌ای است. به همین علت است که رویکردهای درمانی مانند CBT که فقط مکان شکوهٔ بیمار را هدف درمان قرار می‌دهند، در نهایت منجر به جانشینی علائم بیماری [با علائم دیگری] می‌شوند.

همان‌طور که در مقالهٔ اول دیدید، اگر مسئله‌ای مانند هفت پل کونیگسبرگ را تنها به لحاظ فضای فیزیکی در نظر بگیریم، نمی‌توانیم آن را حل کنیم. در عوض ما دربارهٔ فضایی صحبت می‌کنیم که می‌توان آن را صرف نظر از عناصر تشکیل‌دهنده‌اش تصور کرد. این توجیهی است برای اینکه فضای توپولوژیکی را جستجو کنیم تا به وسیلهٔ آن به پدیده‌هایی بپردازیم که به اندازهٔ سه مورد فوق متفاوت هستند، پدیده‌هایی که همه از نظر روانکاوی جالب توجه هستند.

---

<sup>۱</sup> - metric

این موضوع در عمل چگونه کار می‌کند

### مثال ۱ - موش مرد

اجازه بدهید یکی از معروف‌ترین کیس‌های تاریخ روانکاوی را در نظر بگیریم، موردی که قبلاً به تفصیل به آن پرداختیم<sup>(۱)</sup>: کیس موش مرد<sup>۱</sup>.

ویرجینیا بلوم<sup>۲</sup> و انا سیکور<sup>۳</sup> در مقاله خود با عنوان «روان - توپولوژی‌ها: بستن مدار بین فضای روانی و فضای مادی»<sup>۴</sup>، اشاره می‌کنند که نقشه کوچکی که موش مرد برای فروید کشید تا مأموریتش برای بازپرداخت پول عینک خود را شرح دهد - جنبه‌ای از کیس که لاکان روی آن متمرکز شده است - با مسئله پل‌های کونیگسبرگ که ما در مقاله قبل به آن پرداختیم، شباهت توپولوژیکی دارد.

---

<sup>۱</sup> - Notes upon a case of obsessional neurosis (RAT MAN) (۱۹۰۹)

<sup>۲</sup> - Virginia Blum

<sup>۳</sup> - Anna Secor

<sup>۴</sup> - Psycho-topologies: closing the circuit between psychic and material space

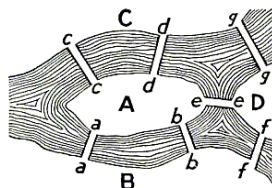


FIGURE 98. Geographic Map:  
The Königsberg Bridges.

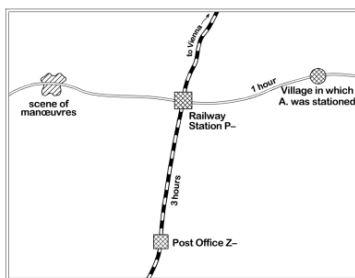


FIGURE 6: Map of the Rat Man's itinerary (1923)

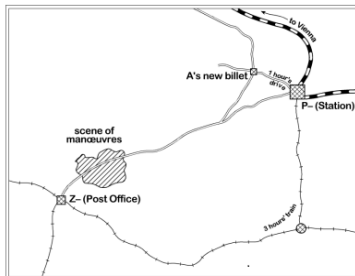


FIGURE 7: Revised map of the Rat Man's itinerary (1954)

شکل اول: نقشه شهر کونیگسبرگ. شکل دوم: نقشه اضافه‌شده به گزارش فروید دربارهٔ موش مرد در پانویس نسخه ۱۹۲۳ [نسخهٔ اولیه گزارش فروید در ۱۹۰۹ چاپ شده بود]. شکل سوم: نقشهٔ اضافه‌شده توسط استراچی در پانویس نسخه ۱۹۵۳ ترجمه انگلیسی

«بیمار طرح پریپیچ‌وخمی ترسیم می‌کند که سفری را می‌طلبد که به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند در زمان و فضای واقعی اتفاق بیفتد و به‌واسطهٔ آن تلاش می‌کند به‌صورت هم‌زمان هم بدهی مهمی را بازپرداخت

کند و هم از بازپرداخت آن اجتناب کند... سفر اجباری، تلاش او برای حل و فصل یا چیره شدن بر یک مسئلهٔ روانی-فضایی را نشان می‌دهد... مختصات نقشه/گراف او- یعنی گره‌ها و خطوط، رئوس و یال‌هایی که ترسیم می‌کند - مانند پل‌های کونیگسبرگ، بدون هیچ‌گونه تغییری در روابط اساسی‌شان، قادر به تغییر شکل و اعوجاج بی‌پایان هستند.» (بلوم و سیکور: «روان - توپولوژی‌ها: بستن مدار بین ...» صفحه ۱۷)<sup>(۲)</sup>

هنگامی که لاکان در ۱۹۵۴ در مقالهٔ «افسانهٔ شخصی روان‌رنجور»<sup>۱</sup> به تاریخچهٔ کیس موش‌مرد می‌پردازد، می‌بینیم که تلاش می‌کند یک مدل جدید برای مفهوم‌پردازی درهم‌تیدگی روابط در زندگی بیمار فروید بیابد. لاکان گمان می‌کند با استفاده از انسان‌شناسی ساختاری - و به‌ویژه با برداشت لوی استراوس از اسطوره - این مدل جدید را یافته است.

لاکان ایدهٔ خود در مورد موش‌مرد را در مصاحبه سال ۱۹۵۷ با L'Express به‌طور خلاصه بیان کرد:

«او از یک گذشتهٔ افسانه‌ای نازل شده است. این پیشاتاریخ<sup>۲</sup> از طریق علائم بیماری<sup>۳</sup> که آن پیشا-تاریخ را در شکلی غیرقابل‌شناسایی بازنمایی می‌کنند، از نو ظاهر می‌شود که آن را در افسانه می‌بافد و توسط سوژهٔ بازنمایی می‌شود بدون اینکه از آن آگاه باشد. از آنجاکه مانند یک زبان یا نوشته منتقل [یا ترجمه] می‌شود، ممکن است به

---

<sup>۱</sup> - The Neurotic's Individual Myth

<sup>۲</sup> - prehistory

<sup>۳</sup> - symptoms



زبان دیگری با نشانه‌های<sup>۱</sup> دیگر منتقل [یا ترجمه] شود؛ بدون  
اصلاح [و تغییر] در روابط از نو نوشته می‌شود؛ مانند شکلی که  
در هندسه از یک کره به یک صفحه تبدیل می‌شود. (۳)

به این نکته آخر توجه کنید. درست همان‌طور که اتصالات فیزیکی پل‌های  
کونینگسبرگ را می‌توانیم به‌عنوان گره‌ها و رأس‌های [یک گراف] در نظر بگیریم،  
همان کار را می‌توانیم با روابط [وابستگی‌ها] در زندگی یک شخص انجام  
دهیم. به‌عوض توصیف کردن پل‌ها، در اینجا روابط بینا انسانی مانند عشق،  
نفرت و بدهی را توصیف می‌کنیم. روابط ممکن است به‌واسطه زمان (تقویمی  
یا خطی<sup>۲</sup>) یا فضای (فیزیکی) دچار تغییر شکل شود یا ممکن است شخصی  
با شخص دیگری جابجا شود، اما خود رابطه‌ها - وابستگی‌ها - بدون تغییر  
باقی می‌مانند. همان‌طور که لاکان می‌نویسد:

«همه‌چیز به‌گونه‌ای اتفاق می‌افتد انگار بن‌بست‌های ذاتی [یا نهفته  
در] موقعیت‌های اصلی به نقطه دیگری در شبکه اسطوره‌ای  
منتقل شده‌اند، گویی آنچه در اینجا حل نشده است همواره در آنجا  
ظاهر می‌شود» (افسانه شخصی روان‌رنجور). (۴)

لاکان معتقد است شبکه‌ای از روابط وجود دارد که دارای ویژگی‌های بسیار  
خاصی است. شبکه‌ای از روابط که توجه صرف به زندگی نامه موش مرد - عشق

---

<sup>۱</sup> - signs

<sup>۲</sup> - chronological

او نسبت به «بانویش»، دوسوگرایی<sup>۱</sup> [احساساتش] نسبت به پدر، تنفر از «سروان بی‌رحم»<sup>۲</sup> - برای توضیح آن به‌تنهایی کافی نیست.

آنچه ما در نقشه‌های بالا که موش مرد برای فروید کشیده می‌بینیم، مشابه یک هسته روان‌رنجوری<sup>۳</sup> است. درست همان‌طور که عناصر موجود در نقشه و روایتی که همراه آن است، از نظر مکانی یا ترتیب زمانی وقوع رویدادها به‌هم‌ریخته و مهم‌ل هستند، به همین ترتیب وقتی روابط موجود در زندگی او را از نظر یک پیوستگی هیجانی<sup>۴</sup> (دوسوگرایی عاطفی که تقریباً کانون توجه همه تفسیرها در مورد کیس بوده)، یا حتی پیوستگی زمان (نه تنها بدهی پدر میان-نسلی است، بلکه این واقعیت که فروید حتی به ما می‌گوید که چگونه موش-مرد این موضوع که پدرش مرده بود را فراموش کرد (SEX, ۱۷۴)) بررسی کنیم بی‌معنی به نظر می‌رسند. آنچه در نقشه می‌بینیم بیشتر شبیه تراکم<sup>۵</sup> است: زمان و مکان اهمیتی ندارند؛ نقشه بیشتر درباره ماهیت روابط او به ما می‌گوید تا آنجا که نشان می‌دهد این عناصر می‌توانند از نو پیکربندی شوند، به همان طریقی که یک فضای توپولوژیک مانند چنبره<sup>۶</sup> می‌تواند از نو پیکربندی شود.

طی نزدیک به ۲۰ سال این بینش لاکان را به جستجوی مدل‌های توپولوژیکی سوق داد که همین ویژگی‌های مشابه را به نمایش گذاشتند همان‌طور که در

---

<sup>۱</sup>- ambivalence

<sup>۲</sup>- Cruel Captain

<sup>۳</sup>- a nucleus of the neurosis

<sup>۴</sup>- a continuity of emotion

<sup>۵</sup>- condensation

<sup>۶</sup>- torus

مقاله اول دیدیم؛ چنبره، نوار موبیوس و بطری کلاین همگی مثال‌های از این مدل‌ها هستند.

با پی گرفتن این ایده‌ها درست تا زمان مرگش در ۱۹۸۱، لاکان اما دل‌مشغول یک مدل توپولوژیک ویژه شد: گره برومه‌ای. پس از مرگ او، آنچه ممکن است «کلینیک گره برومه‌ای» نامیده شود توسط گروهی از پیروان او به‌عنوان بازنمایی میراث وی تفسیر شد. این امر مرز جدید یا خط مقدم<sup>۱</sup> درمان بالینی لاکانی تلقی شده است.

ما بعداً به بررسی تاریخچه این پروژه پس از مرگ لاکان ادامه خواهیم داد؛ بررسی این موضوع که چگونه نسل‌هایی از روانکاوان لاکانی پس از او این پروژه و برخی مفاهیم رادیکالی که پیشنهاد می‌کند را به‌پیش برده‌اند.

## مثال ۲ - «یک حساب همگرایی»

روانکاوان لاکانی وجود دارند که دربارهٔ مسائلی که در کلینیک با آن‌ها مواجه می‌شوند به شکل توپولوژیکی می‌اندیشند. در اینجا مثالی از این نوع داریم.

ناتالی شارو<sup>۲</sup> در مقاله خود با عنوان «یک حساب همگرایی<sup>۳</sup>» موردی را معرفی می‌کند که در آن به مداخله‌ای می‌پردازد که با یکی از بیمارانش انجام می‌دهد.

---

<sup>۱</sup> - the cutting edge

<sup>۲</sup> - Nathalie Charraud

<sup>۳</sup> - A Calculus of Convergence

این همان چیزی را ایجاد می‌کند که او «نقطه همگرایی<sup>۱</sup>» می‌نامد (Drawing the Soul, p.۲۱۹). آنالیزان به او سه چیز را می‌گوید:

- اوّل اینکه، لازم است روانکاوی را خاتمه دهد چون مردی که هزینه‌های درمان او را می‌دهد با زن دیگری زندگی می‌کند و عملاً آن زن را معشوقه خود می‌داند.
- دوّم، زن کابوسی دارد که در آن او در طول راهرویی بلند قدم برمی‌دارد که به یک بیابان باز می‌شود. به شکل خفه‌کننده‌ای احساس گرما می‌کند و با یک تحریک شدید استفراغ از خواب بیدار می‌شود.
- سوّم، او برای اقامت در فرانسه به مجوز کار نیاز دارد، اما از اینکه خودش این درخواست را تحویل بدهد و درخواستش به صورت حضوری توسط اداره محلی رد شود، می‌ترسد، و کیلی استخدام می‌کند تا به جای او درخواست را ارائه دهد.

شارو این‌گونه واکنش نشان می‌دهد: «طرّد وجود دارد<sup>۲</sup>». (۵)

این مداخله تأثیر بسزایی در مسیر روانکاوی دارد - این واکنش، کاتالیزوری است برای بهبود در تندرستی آنالیزان؛ اما چگونه؟

---

<sup>۱</sup> - point of convergence

<sup>۲</sup> - there's rejection

شارو نشان می دهد که چگونه می توانیم جزئیاتی که بیمار به او می گوید را در درون یک صورت فلکی دلالت<sup>۱</sup> قرار دهیم که به عنوان یک فضای توپولوژیکی پنداشته می شود. بیایید به عناصر آن نگاه کنیم.

فعل فرانسوی «*rejeter*» [طرد کردن] در عبارت «طرد وجود دارد» حاوی انواع دلالت های ضمنی است که به شیوه ای که آنالیزان رؤیایش و شرایط زندگی خودش در آن زمان را توصیف می کند، مرتبط هستند. این دلالت های ضمنی شامل «طرد کردن»، «بیرون انداختن»، «جدا کردن»، «بالا آوردن [یا استفراغ کردن]» است و مداخله شارو با ابهام<sup>۲</sup> [و چندمعنایی] که به وسیله این دلالت های ضمنی تولید شده است بازی می کند.<sup>(۱)</sup> شارو این موضوع را این گونه توضیح می دهد:

«دال طرد<sup>۳</sup>، در رابطه با آنالیزان من، به وضوح یک دال حاکم<sup>۴</sup> (ارباب) است که آنالیزان را در مجاورت تعدادی مشخص از دال های S۲ دیگر (خانواده او، اداره محلی، کنسولگری ها و سفارتخانه های مختلف) بازنمایی می کند» ( *ibid*, p.۲۲۰, my ) (italics).

به عبارت ساده این روابط را می توان به این صورت نشان دهیم:

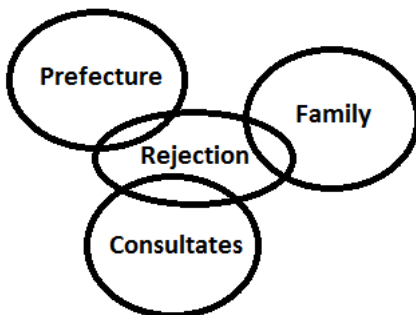
---

<sup>۱</sup> - a signifying constellation

<sup>۲</sup> - ambiguity

<sup>۳</sup> - rejection

<sup>۴</sup> - master signifier



برای اینکه ببینید چگونه می‌توانیم از این برداشت به یک برداشت توپولوژیکی برسیم به کار روانکاوانی تکیه خواهیم کرد که عمیقاً در این نظریه تعمق کرده‌اند. «خوانش انتقادی II» اریک لوران<sup>۱</sup> در «اوتیسم و روانکاوی<sup>۲</sup>» و مجموعه مقالات کتاب «Drawing the Soul» [با ویراستاری] برنارد بورگوین - که کیس شارو از آن گرفته شده است - در اینجا متون اصلی هستند.

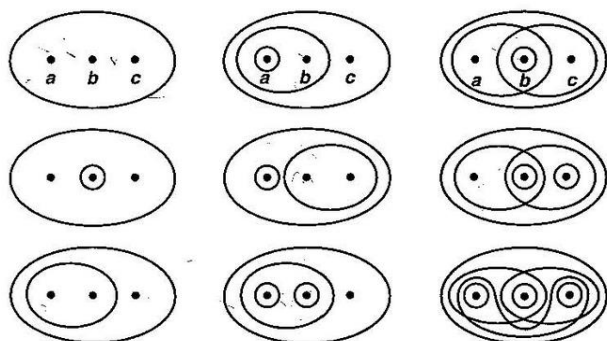
شاخه‌ای از توپولوژی که لاکان به آن علاقه داشت - و همه شاخه‌های دیگر توپولوژی از آن نشأت می‌گیرند - به‌عنوان توپولوژی "نقطه-مجموعه"<sup>۳</sup> (یا توپولوژی "عمومی") شناخته می‌شود. یک مجموعه اجتماع [یا گردایه‌ای] از ابژه‌هاست و عناصر موجود در آن نقطه‌ها هستند [در توپولوژی عمومی هر یک از ابژه‌ها و اشیاء درون مجموعه را به‌عنوان یک نقطه در نظر می‌گیرند]. یک مجموعه از نقاط و روابط متقابل بین آن‌ها ممکن است یک فضای

<sup>۱</sup> - Eric Laurent's 'Lecture Critique II'

<sup>۲</sup> - L'Autisme at la Psychanalyse

<sup>۳</sup> - 'point-set' topology

توپولوژیکی بسازند. و شارو به واسطه مداخله اش، از طریق روابط متقابل سه عنصر تداعی گر<sup>۱</sup> که به وسیله آنالیزان او ارائه شدند، یک توپولوژی را ایجاد کرد. اینجا چند مثال از توپولوژی‌هایی را می‌بینیم که می‌توان از مجموعه‌های سه عضوی، مانند مجموعه موجود در کیس شارو، ایجاد کرد:



(Image credit: <https://www.gipom.com/search/Point-set+topology/images?lang=en>)

بیاید هر نقطه درون یک مجموعه را به عنوان یک عبارت دلالت گر [یا یک «دال»] در نظر بگیریم. آنچه توپولوژیست‌ها یک همسایگی می‌نامند با این نقاط دلالت گر مرتبط است. یک همسایگی اساساً یک زیرمجموعه است - اجتماع [یا گردایه‌ای] دلخواه از نقاط که به یک فضای توپولوژیکی ساختار می‌بخشند. چند نمونه از این همسایگی‌ها را می‌توان در تصویر بالا دید.

توجه داشته باشید که اگرچه توپولوژی‌ها - یعنی نحوه تشکیل این همسایگی‌ها - متفاوت هستند، عناصر موجود در ساختار - یعنی نقاط - متفاوت نیستند. همان‌طور که در مقاله اول دیدیم، این ویژگی اساسی یک فضای توپولوژیکی

<sup>۱</sup> - three associative elements

است - قابلیت حفظ ویژگی‌های فضا با وجود تغییر شکل آن. با تکیه بر این ویژگی اساسی بود که مسئله پل‌های کونیگسبرگ حل شد. همچنین این ویژگی مشترک بطری کلاین، چنبره و گره برومه‌ای است، این دلیلی بود برای اینکه چرا لاکان در اواخر عمر آن قدر مجذوب کار کردن با این شکل‌ها شده بود.

از آنجاکه همسایگی‌های هرکدام از نقاط باید به طور کامل در درون یک مجموعه قرار بگیرند، می‌توانیم شبکه همه همسایگی‌های ممکن را به عنوان [اجزاء] تشکیل دهنده یک زبان (در معنای لاکانی، زبانی متشکل از شبکه‌ای از عناصر دلالت‌گر [یا دال‌ها] که از بند هر مرجعی ره‌اشده‌اند) در نظر بگیریم.

در درون این زبان [اینجا منظور همان زبان خاصی است که شامل شبکه‌ای از تمام همسایگی‌های ممکن تداعی‌های بیمار پیرامون این مسئله خاص است نه زبان در معنای عمومی آن] عناصر تداعی‌گر دیگری در روایت بیمار داریم که نقاط را در درون همسایگی‌هایشان ایجاد می‌کنند. شارو این موارد را این‌گونه ترسیم می‌کند.

«۱. رفتن، ترک کردن و غیره (... *partir, quitter*)

۲. بالا آوردن [استفراغ کردن]، انزجار و غیره (*vomir, degout ...*)

۳. اداره محلی، مدارک، گذرنامه و غیره (... Drawing) (*prefecture, papiers, passeport*)

۴. (the Soul, p. ۲۲۴).



روانکاوی پیش می‌رود و این تداعی معانی بیشتر با موضوع طرد پدری<sup>۱</sup> مرتبط می‌شوند: (۷)

«رفتن، ترک کردن اتاق مشاوره من ( *partir, sortir de mon bureau*)»

خفه شدن (*elle etouffe*)؛

چگونگی انتخاب حرفه‌اش (*comment elle a choisi sa profession*) « (ibid, p. ۲۲۴-۲۲۵)»

شارو این‌ها را با عنوان یک «خانواده از مجموعه‌ها» برچسب می‌زند ( *ibid, p. ۲۲۳*) و خاطرنشان می‌کند که چنانچه این مجموعه‌ها نزدیک‌تر به هم ترسیم شوند نوعی از تراکم<sup>۲</sup> را می‌بینیم - یا اگر از عبارتی که او در مقاله بکار برده استفاده کنیم، یک «همگرایی<sup>۳</sup>» - از مواد و مصالح تداعی‌گر را می‌بینیم، «به طوری که تقاطع‌های پی‌درپی در درون خانواده چیزی کوچک‌تر و کوچک‌تر، چیزی دقیق‌تر و دقیق‌تر ارائه می‌دهد» ( *ibid, p. ۲۲۳*). او این اثر را یک «فیلتر» می‌نامد اما همان‌طور که بورگوین در پاورقی ترجمه مقاله اشاره می‌کند ( *ibid, p. ۲۲۶*) این «فیلتر» یا «خانواده‌ای از مجموعه‌ها» معادل یک همسایگی هستند. (۸) «طرد» شارو دالی است که این عناصر تداعی‌گر را به هم لولا می‌زند. این دال در برجسته کردن این همسایگی‌ها از فضای دلالت

<sup>۱</sup> - paternal rejection (*rejet paternel*)

<sup>۲</sup> - condensation

<sup>۳</sup> - convergence

زندگی آنالیزان نقش مؤثری دارد و بنابراین یک فضای توپولوژیک را ایجاد می‌کند.

اما آیا این پایان ماجراست؟ گذشته از این‌ها اگر امور به همین سادگی پیش می‌رفت، روانکاوی کار ساده‌ای بود. [در این صورت] کاربرد توپولوژی در روانکاوی به تشکیل همسایگی‌ها بین مجموعه‌ای از نقاط دلالت‌گر خلاصه می‌شد.

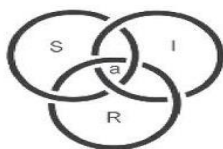
با مراجعه دوباره به نقل قول ابتدای این مقاله، لاکان می‌گوید توپولوژی ما را در ساختار هدایت نمی‌کند - توپولوژی [خود] این ساختار است. ما درباره ویژگی‌های یک ساختار - و به‌طور خاص درباره توانایی ساختار در حفظ این ویژگی‌ها علی‌رغم تغییر شکل‌هایی که ممکن است در معرض آن‌ها قرار گیرد - صحبت کرده‌ایم؛ اما هنوز به آنچه لاکان تحت عنوان «علّت<sup>۱</sup>» شناسایی می‌کند نظر نکرده‌ایم، لاکان در تمام مسیر کارهای بعدی خود دل‌مشغول یافتن جایی برای یک علّت در این ساختار است. این موضوع با بحث درباره «توخه [یا بخت] ارسطویی<sup>۲</sup>» در [سینار XI](#) از سال ۱۹۶۴ آغاز می‌شود و با کار روی توپولوژی در دهه ۱۹۷۰ ادامه پیدا می‌کند. درحالی‌که در تمام این مدت لاکان تلاش می‌کند چیزی را تعیین کند که جزئی از سرشت ساختار است - حتی در درونی‌ترین نقطه آن واقع است - اما به معنای دقیق کلمه بخشی از ساختار نیست. شاید باقی‌مانده‌ای از ساختمان خود ساختار است. لاکان این را ابژه a می‌نامد.

---

<sup>۱</sup> - cause

<sup>۲</sup> - Aristotle's tuche

او در مشهورترین ساختار توپولوژیکی خود یعنی گره برومه‌ای، ابژه  $a$  را در مرکز ساختار قرار می‌دهد:



(Seminar XXII, 10th December 1974)

ایدهٔ لاکان - حتی در بحبوحهٔ مخاطرات او در توپولوژی - این است که یک مداخلهٔ روانکاوانه، به منظور اثربخشی، باید بر ابژه  $a$  به عنوان «علت» اثرگذاری داشته باشد. در غیر این صورت، به نقل از مقایسه جذاب فروید در مقالهٔ «روانکاو و وحشی»<sup>۱</sup> در ۱۹۱۰، این کار درست شبیه توزیع منوی غذا برای علاج قحطی است (SE XII, ۲۲۵).

از نظر بالینی، درمان مشکلی مانند اعتیاد این مسئله را کاملاً آشکار می‌کند. ایجاد یک همگرایی از عبارات‌های دلالت‌گر در درون یک همسایگی ممکن است ساختار را تغییر شکل دهد یا آن را بازسازی کند، اما خود ساختار حادث<sup>۲</sup> است. همان‌طور که مثال شارو نشان می‌دهد، می‌توان ساختار را حول یک دال جدید مانند «طرد» بازسازی کرد، اما این کار علت - یعنی ابژه  $a$ ، در مرکز ساختار - را دست‌نخورده باقی می‌گذارد.

یک راه برای تعمق دربارهٔ ابژه  $a$  در نظر گرفتن آن مانند هسته لذتی غیرقابل تحمل است که به عنوان رنج تجربه شده است. ابژه  $a$  علت چیزی مانند

<sup>۱</sup>- Wild' Analysis

<sup>۲</sup>- contingent

یک افراط در مصرف [یا اوردوز] لذت است، لذتی «دوپهلو<sup>۱</sup> [یا کنایه آمیز]» آن طور که لاکان در سمینار [Seminar X](#) (۲۳rd January ۱۹۶۳) می نامد، «که به شکل یک غلغلک [یا خارش] شروع می شود و در یک جهنم خاتمه می یابد» (Seminar XVII, ۱۱th Feb ۱۹۷۰).

در عبارات لاکانی، این افراط تحریک را «ژویسانس<sup>۲</sup>» می نامیم. این ژویسانس دشمن واقعی هرگونه مداخله روانکاوانه است. هدف روانکاوی این است که پیوند [یا پیوستگی] به ابژه a را سست کند، جایی که نزدیکی به آن ژویسانسی تولید می کند که نمی توان آن را کنترل کرد.

پس وظیفه روانکاوی تخلیه این ژویسانس به درون حاشیه ها [یا مرزهای] گسسته و منفصل در زندگی فرد یا در بدن او است،<sup>(۹)</sup> فرآیندی که از «اختگی نمادین» تقلید می کند که لاکان آن را به عنوان بهای تبدیل شدن به موجودی اجتماعی تلقی می کند. اگر توپولوژی درباره کران بندی فضا است - همان طور که این مقاله را با بحث درباره آن شروع کردیم - از این رو به منظور تسلط بر ژویسانس، بسیار مهم است که بتوانیم به طور عملی فضا را کران بندی کنیم.

شارو در کیسی که ارائه می کند نشان می دهد که این کار چگونه انجام می شود. او تأثیر تفسیر خود را این گونه توصیف می کند: «مارپیچی از معنا که خودش حول حفره ای می چرخد که به وسیله ابژه [a] اشغال شده است» (Drawing the Soul, p.۲۲۱).<sup>(۱۰)</sup> شارو می نویسد، «اگر شما آن را به عنوان یک

<sup>۱</sup> - backhanded

<sup>۲</sup> - jouissance

توپولوژی از دال‌ها در نظر بگیرید، ابژه a یک نقطه همگرایی است». (ibid, )  
(p. ۲۲۳)

ایده‌ شارو این است که یک فشرده کردن<sup>۱</sup> [یا تنگ کردن] همسایگی‌ها در اطراف این ابژه a، آن را جدا می‌کند [یا برش می‌زند] (۱۱) همسایگی‌هایی که به‌وسیله دال «طرد» - لبریز از تمام دلالت‌های ضمنی آن در زبان فرانسه یعنی بالا آوردن، اخراج کردن، بیرون انداختن - به هم لولا شده‌اند. ما نشان ابژه a را در انگیزش استفراغ می‌بینیم که بیمار هنگام بیدار شدن از رؤیا تجربه می‌کند، دخول سرزده و شدید چیزی از یک نظام متفاوت - اما گره‌خورده - با شبکه دلالت. همان‌طور که اغلب در روانکاوی می‌بینیم، آنچه در یک ساحت (اینجا، ساحت نمادین) نمی‌تواند بازنمایی شود در ساحت دیگر (امر واقع رنج جسمانی) از نو ظاهر می‌شود. (۱۲)

اثربخشی روانکاوی سست کردن این فشرده‌گی دال به ابژه a است. شارو این را در عبارت زیر توضیح می‌دهد:

«آنچه جالب است تفاوت بین وضعیت اولیه و وضعیت پایانی [در پایان آن جلسه روانکاوی] است. ساختار اولیه یک همگرایی به سمت یک دال، یعنی یک سکون یا انسداد دلالت‌گر<sup>۲</sup> را نشان می‌دهد - یا به عبارت دیگر، ساختار اولیه یک سمپتوم، در معنای یک تراکم را نشان می‌دهد - جایی که دال «طرد» خودش را درگیر و گرفتار ابژه می‌یابد. به نظر می‌رسد که تأثیر تفسیر از یک طرف جدا کردن دال در رابطه با ابژه بوده - که در این واقعیت قابل مشاهده

<sup>۱</sup> - tightening

<sup>۲</sup> - a signifying stasis

است که مشکلات آنالیزان با مدارک [اقامتش] به خودی خود حل می‌شوند و اینکه او به اجبارهایش برای ترک کشور تن نخواهد داد. از طرف دیگر یک تأثیر ذهنی وجود دارد تا آنجا که او چیزی اساسی را در وجود خودش به یاد می‌آورد - انتخاب شغلش: اساسی به این معنی که او همه چیز را پشت سر گذاشته و از اقیانوس عبور کرده بود تا این شغل را ایجاد کند. مدت کمی پس از این جلسه، او در موقعیتی قرار گرفت که می‌توانست خودش هزینه جلسات را پرداخت کند» (ibid, p. ۲۲۵).<sup>(۱۳)</sup>

تأثیر این جدا کردن، پراکندگی ژویسانس دور از ابژه است، نوعی زه‌کشی یا تخلیه تحریک [یا برانگیختگی] شوم<sup>۱</sup> از طریق مداخله‌ای که تعدادی از مجموعه‌های دلالت‌گر را در درون یک همسایگی پیوند می‌دهد. کیس شارو نشان می‌دهد که کاربرد توپولوژی در روانکاوی تنها به مسئله توصیف روابط بین عناصر دلالت‌گر در زندگی یک شخص محدود نمی‌شود. آنچه اساسی‌تر است اثربخشی بر ژویسانس است که به زندگی آن‌ها پویایی و تحرک می‌بخشد. دشمن واقعی فرآیند روانکاوی چیزی که یک سمپتوم را در جای خودش نگه می‌دارد، لذت شومی است که به آن چسبیده است: ژویسانس.

(۱۴)

---

<sup>۱</sup> - malevolent excitation

### مثال ۳ - اوتیسم و کار [کلینیک] کورتیل

امروزه مسئله‌ای که نظریه توپولوژیکی در شیوه لاکانی به‌راحتی در آن اعمال می‌شود در کلینیک [بیماران مبتلا به] اوتیسم است. [کلینیک] کورتیل<sup>۱</sup> در بلژیک با حضور ویژه در مستند زیبای ماریانا اوترو<sup>۲</sup> با عنوان «مانند آسمانی باز»<sup>۳</sup> (۲۰۱۴)) که با ظرافت به مسئله اوتیسم پرداخته، از این حیث شناخته‌شده‌ترین کلینیک است؛ اما مؤسسه‌های مشابه دیگری هم وجود دارند مانند آنتن<sup>۴</sup> ۱۱۰ و مرکز درمانی و تحقیقاتی نونت<sup>۵</sup>، همچنین شبکه‌ای از مؤسسات دیگر که با جوانان اوتیسمی با چشم‌انداز مشابهی کار می‌کنند که با عنوان R۱۳ شناخته می‌شوند (برای دیدن لیست کامل به اینجا نگاه کنید).

از نظر توپولوژیکی آنچه متخصصان در گرایش لاکانی سعی می‌کنند در درمان اوتیسم انجام دهند نوعی کران‌بندی فضا است. این کار حتی به ساده‌ترین و کم‌هزینه‌ترین روش می‌تواند انجام شود. در مستند «مانند آسمانی باز» ما ناظر مسیری هستیم که درمانگران کلینیک کورتیل - به همراه کودکان و نوجوانان اوتیسمی که این درمانگران میزبان‌شان هستند - در این رابطه می‌پیمایند. همان‌طور که در فیلم یکی از سرپرست‌ها، رویکرد [درمانی] را این‌گونه خلاصه می‌کند، «ما باید امور را از طریق یک تفکیک، نوشتن یا شمارش به‌پیش ببریم و هنرکار در همین خواهد بود».

---

<sup>۱</sup> - Le Courtil

<sup>۲</sup> - Mariana Otero

<sup>۳</sup> - Like an Open Sky (À ciel ouvert)

<sup>۴</sup> - Antenne ۱۱۰

<sup>۵</sup> - Le Centre Thérapeutique et de Recherche de Nonette

چرا این کران‌بندی فضا لازم است؟ بر اساس نظریه لاکانی افراد اوتیستی به‌وسیلهٔ ژویسانسی که در مقابل آن به‌طور ویژه بی‌دفاع هستند منکوب شده‌اند. این ژویسانس می‌تواند به‌صورت چیزی که از دیگری<sup>۱</sup> (به‌عنوان مثال، موسسه) یا خود بدن سرچشمه می‌گیرد تجربه شود، اما همواره «دیگری» است به این معنی که به‌عنوان چیزی مهاجم<sup>۲</sup> یا مازاد<sup>۳</sup> [یا مفرط] احساس می‌شود.

کلینیک کورتیل به مراجعین جوان خود کمک می‌کند که از طریق روش‌های مختلف ایجاد یک کران‌بندی از فضا، تکنیک‌های ویژه خودشان را برای مواجهه با هجوم ژویسانس، ایجاد کنند. در مستند «مانند آسمانی باز» - و مصاحبه‌های منتشر شده با روانکاوان مرکز که مستند را همراهی می‌کنند - نمونه‌های زیادی از راه‌حلی‌هایی که این کودکان یافته‌اند را می‌بینیم:

- نوشتن - برنارد سینهاو<sup>۴</sup> هنگام صحبت کردن دربارهٔ یکی از کودکان کلینیک کورتیل، می‌گوید که چطور «نوشتن، حتی در شکل نامفهوم و بی‌معنای<sup>۵</sup> آن، در همان شکل مادی و ژست عملی خود، به کودک اجازه می‌دهد لبه [یا دیواره‌ای] بسازد تا به ژویسانس مرزی اختصاص دهد.» (p.۶۶). برای این کودک، «بخشی از ژویسانس به‌واسطه عمل «نوشتن» صاحب یک مرز می‌شود.» (p.۸۴).

---

<sup>۱</sup> - the Other

<sup>۲</sup> - invasive

<sup>۳</sup> - excessive

<sup>۴</sup> - Bernard Seynhaeve

<sup>۵</sup> - gobbledygook



- **باغبانی** - به‌همین ترتیب، ورونیک ماریاژ<sup>۱</sup> دربارهٔ استفاده از باغبانی همراه کودکان به‌عنوان راهی که به آن‌ها کمک می‌کند مرزهای یک فضا را معین کنند، صحبت می‌کند: «مسئله فقط مربوط به مزرعه‌ها نیست. به‌عنوان مثال، داشتن یک قطعه زمین که به‌وسیلهٔ نوعی گودالِ پهن احاطه شده باشد چیزی بود که برای جرّم<sup>۲</sup> مهم بود، به‌طوری‌که گویی باغ او یک قلعه است. او همیشه در حال ساختن قلعه‌ها با کارت و چیزهایی مانند آن بود. برای کودکان اوتیستی این کار به‌نوعی از او حفاظت می‌کند.» (p. ۶۸).
- **جور کردن پازل‌های تصویری** - آلیسون کودک سوم این مستند، در [جور کردن] پازل‌های تصویری<sup>۳</sup> آرامش پیدا می‌کند. روانکاو می‌گوید: «از چهارسالگی پازل ثابت‌ترین چیزی است که او را آرام می‌کند». آلیسون هم از بدن خودش وحشت‌زده می‌شود هم شیفته آن است، ما جدال او با اضطراب دائمی دربارهٔ اینکه چه چیز درون بدن یا زیر پوستش اتفاق می‌افتد را می‌بینیم. او از طریق کار کردن بر روی پازل پادزهری برای این اضطراب پیدا می‌کند. پازل‌ها نقش یک مکمل<sup>۴</sup> [یا ضمیمه] را برای بدنی بازی می‌کنند که در کنار هم قرار نمی‌گیرد. در اصطلاحات لاکانی، این فقدان یکپارچگی بدنی نشان‌دهنده اختلالی در ساحت پنداری<sup>۵</sup> (خیالی) است و همان‌طور که در بالا دیدیم یک مشکل یا بن‌بست

<sup>۱</sup> - Véronique Mariage

<sup>۲</sup> - Jerome

<sup>۳</sup> - Jigsaw puzzles

<sup>۴</sup> - supplement

<sup>۵</sup> - the imaginary register

در یک ساحت در ساحت دیگر ظاهر می‌شود. همان‌طور که الکساندر استیونس<sup>۱</sup>، مدیر کلینیک کورتیل می‌گوید، «... فکر می‌کنم ما درک می‌کنیم که چگونه این دختر جوان در اعماق وجود تکه‌تکه است. با وجود این درهم‌شکستگی [یا گسیختگی] شدید بدنی، این نگرانی، حتی این مثله کردن<sup>۲</sup>، به طوری که او بدنش را تکه‌تکه می‌بیند، در رابطه با تشخیص من بلافاصله به اسکیزوفرنی<sup>۳</sup> فکر می‌کنم.» حل کردن پازل‌های تصویری یک راه‌حل بسیار منحصربه‌فرد اما مؤثر را در دسترس آلیسون قرار می‌دهد تا آنجا که راهی برای قاب‌بندی<sup>۴</sup> مجموعه‌ای از تصاویر شکسته در درون یک واحد<sup>۵</sup> ارائه می‌دهند.



---

<sup>۱</sup> - Alexandre Stevens

<sup>۲</sup> - dismemberment

<sup>۳</sup> - schizophrenia

<sup>۴</sup> - framing

<sup>۵</sup> - unit

## مجموعه‌های باز و مکانیسم‌های دفاعی فرویدی

برنارد بورگوین روانکاو است که به‌طور گسترده دربارهٔ اوتیسم و توپولوژی نوشته و سخنرانی کرده است. او در مقاله‌اش «اوتیسم و توپولوژی» این ایده را پیش می‌کشد که عدم توانایی کودک اوتیستی در دفاع در برابر ژویسانسی که از سمت بیرون تحمیل می‌شود، از دشواری او در مواجهه با انواع مختلف واقعیت‌های فضایی ناشی می‌شود. می‌توان این واقعیت‌های فضایی را با عبارات توپولوژیکی توصیف کرد.

اجازه بدهید نحوه انجام این کار را با برخی نظریه‌های توپولوژیکی توضیح دهیم.

در هر مجموعه، یک نقطه دلالت‌گر [مثلاً نقطه  $p$ ] با اجتماعی از دال‌ها یا عبارت‌های دیگر مرتبط خواهد بود، با در نظر گرفتن این نقاط [مرتبط با نقطه  $p$ ] با هم می‌توان یک همسایگی [حول نقطه  $p$ ] را در درون مجموعه تشکیل داد. همان‌طور که پیش‌تر دیدیم، می‌توان هر نقطه را به‌عنوان یک عبارت دلالت‌گر و همسایگی‌های این نقاط را به‌عنوان یک زبان در نظر گرفت.

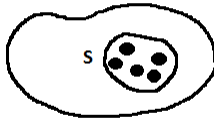
از نظر توپولوژیکی، برای تعریف یک مجموعه از یک فضا باید مرزهای آن را مشخص کنیم. این نقاط به‌عنوان نقاط حدی<sup>۱</sup> شناخته می‌شوند، بنابراین یک نقطه حدی یک مجموعه، نقطه‌ای است که به‌منظور تعریف مرزهای آن مجموعه استفاده می‌شود. [نقطه حدی را نباید با نقطه مرزی یکی گرفت، بلکه از نقاط حدی به‌منظور تعریف مرزهای یک مجموعه استفاده می‌شود]

<sup>۱</sup> - limit points

یک مجموعه بسته<sup>۱</sup> مجموعه‌ای است که شامل تمام نقاط حدی خود باشد. در مقابل، یک مجموعه باز<sup>۲</sup> شامل هیچ‌کدام از نقاط حدی خودش نیست.

(۱۵)

Open set



Closed set



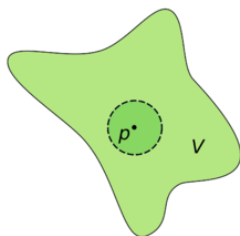
[در شکل بالا می‌بینیم که نقاط حدی که مرزهای یک مجموعه باز را تعریف می‌کنند بیرون از مجموعه قرار دارند و هیچ‌کدام از نقاط مجموعه در مرز مجموعه قرار ندارند تا در معرض نقاط بیرونی و در خطر نفوذ و تعدی از سمت آن‌ها باشند. در عوض در مجموعه بسته نقاط حدی به دلیل واقع شدن بر مرز مجموعه در معرض نفوذ و تعدی از سمت خارج هستند.]

بنابراین برای اینکه یک مجموعه باز باشد، همه نقاط آن باید در اطراف خود مقداری فضا داشته باشند که به‌طور کامل درون مجموعه باقی بماند. این همچنین ویژگی خاص همسایگی‌ها هم هست:

<sup>۱</sup> - closed set

<sup>۲</sup> - open set

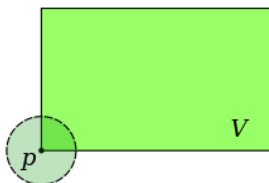
به عنوان مثال، این یک همسایگی است:



A set  $V$  in the plane is a neighbourhood of a point  $P$  if a small disk around  $P$  is contained in  $V$ .

مجموعه  $V$  در صفحه یک همسایگی نقطه‌ای مانند  $P$  است اگر صفحه‌ای کوچک در اطراف  $P$  در  $V$  محاط باشد.

اما این یک همسایگی نیست:



[همان‌طور که می‌بینیم صفحه‌ی کوچکی که حول  $P$  ترسیم شده در مجموعه  $V$  محاط نشده، پس  $V$  یک همسایگی برای نقطه  $P$  نیست.]

همان‌طور که بورگومین می‌نویسد:

«یک همسایگی یک نقطه این ویژگی را دارد که همیشه در درون آن همسایگی یک مجموعه باز وجود دارد که پیرامون آن نقطه را احاطه کرده است؛ یعنی یک همسایگی یک نقطه همیشه قابلیت را فراهم می‌کند برای عقب‌نشینی به اجتماعی [از نقاط] در میان خودش که

[آن نقطه را] از نفوذ<sup>۱</sup> [یا تعدی] از طرف بیرون محافظت می‌کند. در فضای عبارت‌ها [یا دال‌ها]، یک همسایگی یک عبارت خاص، امکان عقب‌نشینی به میان اجتماعی از عبارت‌ها در درون [خود] را فراهم می‌کند، هر نقطه از همسایگی توسط دنباله‌هایی از عبارات در قسمت بیرونی، در برابر نفوذ محافظت می‌شود.» ( [Drawing the](#) Soul, p. ۲۰۲-۲۰۳).

ایده بورگوین این است که یک مجموعه باز معادل مکانیسم‌های دفاعی فرویدی است. عکس‌العمل کودک به آنچه در نظریه لاکانی از آن به‌عنوان اختگی نمادین یاد می‌کنیم ساختن زنجیره‌ای از مجموعه‌های باز است. از این‌رو امکان‌های دلالت‌گر گشوده بر روی سوژه زنجیره‌ای از مجموعه‌های باز است که کودک توانسته است بسازد. مجموعه‌های باز به دفاع‌ها این امکان را می‌دهند که [به‌منظور حفاظت از سوژه] در مقابل نفوذها [یا تعدی‌ها] از سوی نقاط یا دال‌های بیرون از مجموعه - به بیان لاکانی، در مقابل نفوذ [و تعدی] از سوی درخواست‌ها<sup>۲</sup> یا ژوسانس دیگری - وارد عمل شوند؛ بنابراین اینکه دفاع یک شخص در برابر ژوسانس چقدر قوی باشد به این بستگی دارد که چه تعداد مجموعه‌های باز برای او در دسترس است.

مجموعه‌های باز باید قادر باشند هر دو نقطه را از یکدیگر جدا کنند. برای وجود تمایزی بین دال‌ها باید از طریق مجموعه‌های باز این جداسازی نقاط اتفاق

---

<sup>۱</sup> - intrusion

<sup>۲</sup> - demands

بیفتند، به گونه‌ای که هیچ‌کدام از مجموعه‌های باز دارای نقطه مشترک یکسانی نباشند.

همان‌طور که در ابتدای این مقاله دیدیم، واقعیت‌های فضایی را می‌توان با قدرت جداسازی بین مجموعه‌های باز آن‌ها متمایز کرد. توپولوژیست‌ها از این اصول موضوع متفاوت جداسازی، به واسطه اصطلاح آلمانی «ترِنونگ» برای جداسازی، با عنوان سطوح  $T-n$  یاد می‌کنند. در مقاله «اوتیسم و توپولوژی» بورگوین چهار مورد از این «ترِنونگ آکسیوم» (اصول موضوعه جداسازی) را مورد بررسی قرار می‌دهد که از ضعیف‌ترین شکل جداسازی یک توپولوژی غیر مجزا یا پیوسته<sup>۱</sup> تا قوی‌ترین آن‌ها یک توپولوژی مجزا یا گسسته<sup>۲</sup> پیش می‌رود. در واژگان توپولوژی، این توالی با عنوان «شبکه‌بندی توپولوژی‌ها» شناخته می‌شود.

$T_0$  بعضی خواص جداسازی را دارد، اما این خواص بسیار ضعیف هستند؛  $T_1$  دارای خواص جداسازی قدری قوی‌تر است [که توسط توپولوژیست‌ها با عنوان فضای هاستروف شناخته می‌شود]؛  $T_2$  در ساختار خود به‌طور قابل توجهی جداسازی بهتری ایجاد کرده است؛ و  $M$  تنها نامی برای فضای متریک آشنا است... خصوصیات جداسازی در  $M$  در واقع بسیار قوی هستند» (ibid, p. ۲۰۸).

بورگوین اعتقاد دارد ما می‌توانیم از این ترِنونگ آکسیوم یا مدل جداسازی به‌عنوان بدیلی برای مدل‌های کلاسیکی رشد استفاده کنیم که هم روانکاوی

---

<sup>۱</sup> - an indiscrete topology

<sup>۲</sup> - a discrete topology

هم نظریه‌های شناختی-رفتاری به‌طور سنتی به آن‌ها متکی هستند. به نظر می‌رسد برگواین روی این حساب بازکرده که مدل تشخیصی روانشناختی/روانکاوانه کلاسیک را می‌توان بر روی این سطوح ترنونگ ترسیم کرد، از اوتیسم «شدید» در سطوح پایین‌تر تا روان‌رنجوری «نرمال» به‌عنوان فضای متریک.<sup>(۱۶)</sup> این تقسیم‌بندی‌ها مربوط به درجات جداسازی بوده و در ارتباط با فضای توپولوژیکی به بهترین شکل قابل شرح هستند:

«به نظر می‌رسد اصول جداسازی دست‌اندرکار در فضاهای  $T_0$  و  $T_1$  زمینه‌ای را فراهم می‌کند که بتوانیم تفاوت‌هایی بین اسکیزوفرنی، اوتیسم و پارانویا قائل شویم» (ibid, p. ۲۱۰).

به‌طور خلاصه، همان‌طور که بورگوین استدلال می‌کند، مسئله این است که برای کودک اوتیستی درجه قوی از جداسازی موردنیاز برای تقسیم کردن نقاط دلالت‌گری به‌سادگی «تو» و «من» به مجموعه‌های باز قابل تفکیک، ایجاد نشده است. کودک اوتیستی در فضای غیرمجاز «بین ناحیه‌های هاستروف [یا  $T_1$ ] و  $T_0$  شبکه توپولوژی‌ها<sup>۱</sup> گیر افتاده است» (ibid, p. ۲۱۰). این دلیلی است برای اینکه چرا روابط آن‌ها با دیگران این‌قدر مشکل‌زا است، یا چرا به نظر می‌رسد در جهانی نفوذناپذیر که به‌طور کامل از خارج منفک شده است گرفتار شده‌اند. قدرت جداسازی بین نقاط دلالت‌گر در فضای هاستروف درجه‌ای از قابلیت تمایز یا فاصله را که این کودکان اوتیستی قادر به دسترسی به آن نبوده‌اند را فراهم می‌کند.

<sup>۱</sup> - the lattice of topologies



## تظاهر، وانمود، ابداع

کلینیک کورتیل چگونه با این مسئله برخورد می‌کند؟ چگونه به ساکنین اوتیستی جوان خود کمک می‌کند تا این جداسازی غنی‌تر را ایجاد کنند تا از درخواست‌های دیگری<sup>۱</sup> یا ژویسانس مهاجمی که گرفتارش شده‌اند فاصله بگیرند؟

در مستند «مانند آسمانی باز» یکی از راه‌هایی که می‌بینیم به واسطه آن این جداسازی غنی‌تر اتفاق می‌افتد از طریق وانمود یا [ایجاد یک] باور ساختگی است. با به عهده گرفتن نقش دیگری<sup>۲</sup> از طریق یک تظاهر، با نمایش بازی نقش کوچکی همراه بچه‌ها، می‌توان نوعی جدایی از دیگری ایجاد کرد البته بدون اینکه بچه‌ها دشواری‌هایی برای مواجهه مستقیم با آن نقش داشته باشند. یکی از روانکاوان می‌گوید: «مهم‌ترین چیز برای من مشاهده این است که وانمود کردن کارگر می‌شود... کودکان در این صحنه‌ها می‌توانند چیزهایی بگویند که به طریق دیگری قادر به گفتن آن نیستند.» کودکی ترغیب می‌شود تا نقش مادر یا معلم را بازی کند درحالی‌که روانکاو نقش کودک را به عهده می‌گیرد. نکته مهم اینکه، برخلاف روش‌شناسی معمول در یک سطح نهادی که با معرفی قوانین برای تنظیم مشی برای نیل به یک هدف آموزشی همراه است، محتوای صحنه [اجراشده] قابل تجویز نیست. بلکه کودک موضوعی را که می‌خواهد به صحنه ببرد را انتخاب می‌کند. روانکاو توضیح می‌دهد: «به عبارت دیگر، او چیزی را که باید با آن مواجه شود را انتخاب می‌کند».

<sup>۱</sup>- demands of the Other

<sup>۲</sup>- the Other

نقش کلینیک کورتیل در اینجا سازمان‌دهی چهارچوبی است که در آن این تظاهر را می‌توان به صحنه برد و سپس آن را حفظ کرد. چهارچوب موسسه [کورتیل] نیست بلکه خود صحنه است و تنها در صورتی که صحنه بیش از حد واقعی شود روانکاو برای متوقف کردن آن مداخله می‌کند. در غیر این صورت همین ایفای نقش برای ایجاد تمایز بین خود و دیگری<sup>۱</sup> که کودکان اوتیستی با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند کافی است.

همین تکنیک تظاهر را می‌توان در موردی که کودک باید با مسئله ژویسانس بدنی مواجه شود هم به کاربرد. اینجا داستانی داریم با جذابیت ویژه از راه‌حلی که یکی از کودکان برای مشکل خودش پیدا کرد، مشکل این‌طور آغاز شد: زمانی که کودک سعی داشت صبحانه بخورد، دستش به شکل غیرقابل‌کنترلی شروع به لرزیدن کرد:

---

<sup>۱</sup> - Other



چرا این راه‌حل کار می‌کند؟ [وانمود کردن کودک و روان‌کاو به اینکه انگلیسی هستند، تصویر بالا را ببینید] اگر مجموع تمام امکان‌های دلالت را به‌عنوان تعداد مجموعه‌های باز در دسترس کودک در نظر بگیریم، صحبت کردن به زبان انگلیسی، مسیری موجز [یا میان‌بری] برای گسترش زنجیره‌ای از مجموعه‌های باز برای توسعه شبکه‌ای غنی‌تر از توپولوژی‌ها ارائه می‌دهد. بر اساس نظریه‌های بورگوین، مجموعه‌های باز شکلی از محافظت در مقابل نفوذ از طرف بیرون را فراهم می‌کنند و بنابراین از ژویسانس دیگری قدری فاصله ایجاد می‌کند، ژویسانسی که در مورد این کودک بدن را مورد تجاوز

قرار می‌دهد و در سمپتوم [لرزش دست] احساس می‌شود. قیاس بورگوین با مکانیسم‌های دفاعی فرویدی قیاس مناسبی است. این قیاس ممکن است راه-حل آن‌ا-ا برای بیدار کردن خود از دنباله‌ای از اوهامی را به یاد ما بیاورد که در آن‌ها یک مار سیاه به طرف پدر بیمار او می‌آید، درحالی‌که او در کنار تخت پدرش فلج می‌شود.

«هنگامی که مار ناپدید شد، او در اوج وحشتش سعی کرد دعا کند. ولی زبانش بندآمده بود: او نتوانست در ذهنش هیچ زبانی بیابد که بتواند با آن حرف بزند تا اینکه سرانجام چند شعر کودکانه به زبان انگلیسی به خاطرش آمد و پس از آن بود که توانست به آن زبان فکر کند و دعا بخواند.» (SE II, ۳۸-۳۹).

این رویکرد که به کودک اجازه می‌دهد برای کنار آمدن [با مشکل خود] از طریق بازی یا وانمود کردن، مسیر و شیوه خودش را ابداع کند، دارای یک مزیت درمانی قابل‌توجه است: این رویکرد به هیچ‌وجه نیازی به تابعیت از نظریه لاکانی یا هر نوع دانش توپولوژی ندارد. این رویکرد می‌تواند به همان سادگی توسط رفتارگرایان یا افرادی که رویکردی شناختی دارند پذیرفته شود زیرا به کودکان اجازه می‌دهد از علاقه‌مندی‌ها و هرآن چه در دایره ذهنیت خودشان است، روشی ابداع کنند. این رویکرد به هیچ‌گونه فرضیه‌ای در مورد سبب‌شناسی بیماری، پویا شناسی روانی یا نتایج نیازی ندارد. این رویکرد به آسانی به کودک اجازه می‌دهد تا راه‌حل خودش را برای هدایت کردن امور به‌جایی که می‌خواهد، ایجاد کند.

## ابداع، سمپتوم، سینتوم

عنوان فرعی خلاصه مصاحبه‌های ضمیمه مستند «مانند آسمانی باز» این است «ابداع هرروزه». کلمه دیگر برای توصیف یک ابداع، یک سمپتوم<sup>۱</sup> است. در اصطلاح لاکانی - به‌ویژه به شیوه‌ای که لاکان از این عبارت در کارهای متأخر خود استفاده می‌کرد - یک سمپتوم لزوماً چیزی شرورانه [نحس] یا بیماری‌زا نیست. در حقیقت سمپتوم می‌تواند چیز کاملاً متضادی باشد - یک سمپتوم «بزرگ» می‌تواند شیوه‌ای را برای سازمان‌دهی زندگی سوژه ارائه دهد.

ابداع یک کاربرد درمانی است از آنچه اریک لورانت<sup>۲</sup> «برنامه [یا روش کار] گره‌ها<sup>۳</sup>» نامیده است. لاکان در کارهای متأخر خود معتقد بود که هر سوژه می‌تواند برای خودش راه‌حلی ابداع کند که به‌عنوان مکمل [یا ضمیمه‌ای] عمل کند که سه ساحت واقع، پنداری (خیالی) و نمادین را به هم متصل کند، سه ساحتی که لاکان آن‌ها را با مدل توپولوژیکی گره برومه‌ای در نظر گرفته بود. او این مکمل را «سینتوم<sup>۴</sup>» می‌نامید.

---

<sup>۱</sup> - symptom

<sup>۲</sup> - Eric Laurent

<sup>۳</sup> - knots programme

<sup>۴</sup> - sinthome

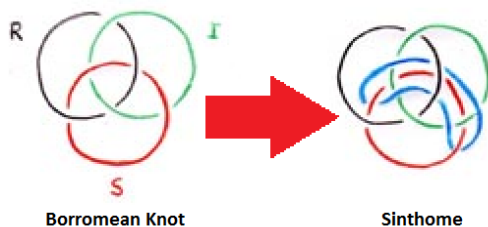


Image credit: [http://www.liturerre.org/illiteracy-psychoanalysis\\_and\\_topology-The\\_Sinthome\\_by\\_Lacan.htm](http://www.liturerre.org/illiteracy-psychoanalysis_and_topology-The_Sinthome_by_Lacan.htm)

لاکان ادعا می‌کند سینتوم شیوه قدیمی نوشتن سمپتوم است ( Seminar XXIII, ۱۸th November ۱۹۷۵) و در زبان فرانسوی سمپتوم و سینتوم به صورت یکسان تلفظ می‌شوند. ما می‌توانیم پازل‌های تصویری آلیسون را دقیقاً به‌عنوان نوعی مکمل [یا ضمیمه] در نظر بگیریم، همان نوع مکملی که لاکان اینجا درباره آن حرف می‌زند: عنصری که جایگاه ویژه‌ای دارد و به‌موجب عملکردش در تثبیت کردن دستگاه برومه‌ای واقعیت، [برسازنده واقعیت] زندگی یک سوژه است.

### برنامه گره‌ها و کلینیک مکمل سازی

می‌توانیم ببینیم که چگونه معرفی سینتوم در اواسط دهه ۱۹۷۰ توسط لاکان، نوعی بازنگری ایده اصلی او از دهه ۱۹۵۰ است که به‌موجب آن هر ساختار

ذهنی، روان رنجوری یا روان پریشی، از آنچه لوران<sup>۱</sup> «تابع [یا عملگر] منطقی<sup>۲</sup>» نام پدر<sup>۳</sup> نام گذاری کرده است عبور می کند. چه چیز نظر لاکان را عوض کرد؟ لاکان باور به نام-پدر را برای کنار هم نگه داشتن نظام نمادین از دست داد. لاکانی ها اکنون فقدان اثربخشی نام-پدر را تشخیص داده و در این مورد بحث می کنند، همان طور که عنوان کنگره ۲۰۱۲ انجمن جهانی روانکاوی بر آن گواهی می دهد: «نظام نمادین در قرن بیست و یکم، دیگر چیزی نیست که قبلاً معمول بود». با وجود نظریه ی سینتوم و برنامه گره ها در پایان زندگی لاکان، ما ایده کاملاً متفاوتی را داریم و اگر با مفاهیم آن کارکنیم می توانیم ببینیم این ایده چقدر رادیکال است.

اگر هرکسی راه حل خودش را بسازد - ایده ای که ممکن است یک فانتزی، یک عمل [یا نمایش] آیینی<sup>۴</sup> یا یک وهم باشد - دیگر دسته بندی های روانپزشکی / روانکاوی چندان مهم به نظر نمی رسند. در عوض، تنها چیزی که اهمیت دارد نحوه شکل گیری گره، به شیوه ای هر چند منحصر به فرد برای هر شخص است.

می توانیم اقرار ضمنی این مسئله را در دسته بندی های بالینی رو به رشد در آخرین نسخه DSM بیابیم. هر شکل از راه حل ممکن - هر سینتوم - به عنوان نشانه ای از یک اختلال در نظر گرفته می شود، اما آنچه در نظر گرفته نمی شود عملکردی است که سینتوم در یک زندگی فردی ایفا می کند. این مسئله به پیدایش یک DSM-V گسیخته [یا مُنکسر] و وسیع منجر شد که دیگر

---

<sup>۱</sup> - Laurent

<sup>۲</sup> - logical operator

<sup>۳</sup> - the Name-of-the-Father

<sup>۴</sup> - ritual act

قابل استفاده نیست. واقعیتی که اخیراً انستیتوی ملی بهداشت روان در آمریکا ضمن صدور بیانیه‌ای که در آن بر لزوم دور شدن از مدل طبقه‌بندی DSM تأکید کرده، خود گواهی است بر این مسئله.

اگر مسئله روان‌رنجوری و روان‌پریشی همیشه حول بنا شدن یا سلب<sup>۱</sup> نام- پدر به جریان افتاده، [اکنون] با ناکارآمدی این نقطه‌ی دوخت<sup>۲</sup> [یا نقطه پرچ] مواجه شده و این واقعیت که سوژه می‌تواند مکمل دیگری بیابد که کار نام- پدر را در شکل یک سینتوم انجام دهد، آیا لازم نیست بپرسیم در واقع دیگر چه چیزی تفاوت بین روان‌رنجوری و روان‌پریشی را تعیین می‌کند؟ بازهم شاید بتوان اقرار ضمنی بر این مسئله را در علاقه احیاء شده جامعه لاکانی (و فراسوی آن) در طی سال‌های اخیر به به اصطلاح روان‌پریشی «عادی» دید.

پیر اسکریابین<sup>۳</sup> یکی از برجسته‌ترین لاکانی‌های فرانسوی که در زمینه توپولوژی فعالیت می‌کند، در انتهای مقاله خود با عنوان «کلینیک گره برومه- ای»، به چیزی شبیه - یک کلینیک گره برومه‌ای جدید - اشاره می‌کند:

«[توپولوژی گره‌های لاکان]... روان‌رنجوری و روان‌پریشی را به هم نزدیک‌تر می‌کند - دست‌کم با توجه به عملکرد مکمل سازی به‌عنوان همبسته یا قرینه‌ای برای تعمیم و کلیت بخشی سلب [نام پدر] به‌عنوان امری ساختاری - درحالی‌که بنیادی بودن آنچه این دو [یعنی روان‌رنجوری و روان‌پریشی] را از هم جدا می‌کند را نگه می‌دارد؛ بنابراین یک کلینیک افتراقی کاملاً جدید را اعلام می‌کند،

<sup>۱</sup> - foreclosure

<sup>۲</sup> - quilting point

<sup>۳</sup> - Pierre Skriabine



کلینیکی که در ادامه باید ساخته شود: یک کلینیک مکمل سازی که  
Lacan: Topologically -) با گره برومهای نشان داده شده»  
(Speaking, p. ۲۶۷).

امروز این شاید معنای میراث لاکان در روانکاوی باشد. ما در پایان، «برنامه  
گره‌ها» را - به عنوان الگوی جدید درمانی در اواخر عمر و در پایان مخاطرات  
لاکان در توپولوژی - ترک می‌کنیم.

### یادداشت‌های مترجم:

(۱) - منظور مقاله‌ای است با این عنوان: «بازخوانی مقاله «افسانه شخصی روان‌رنجور»  
شاهکار لاکان درباره سواس» که توسط همین نویسنده، پیش از مقاله حاضر منتشر شده  
است. ترجمه قسمت‌هایی از این مقاله را در مؤخره پایان همین ترجمه ببینید.

(۲) - فروید در پاورقی که در ۱۹۲۳ به گزارش موش مرد اضافه شده می‌نویسد: «بیمار من  
تمام تلاش خود را کرد که حادثه فرعی بازپرداخت هزینه‌های عینکش را مغشوش کند،  
بنابراین ممکن است گزارش خود من درباره آن هم موفق به برطرف کردن این سرگشتگی‌ها  
به طور کامل نشده باشد؛ بنابراین، اینجا نقشه کوچکی (شکل دوم) ترسیم می‌کنم که آقا و  
خانم استراچی با استفاده از آن تلاش کرده‌اند تا وضعیت را در پایان مانور نظامی ساده کنند»  
(page ۲۱۲n, figure ۶, [۱۹۰۹], ۱۹۵۵).

سپس استراچی عبارت زیر را به نسخه ۱۹۵۴ اضافه کرد:

«متأسفانه، نقشه اصلی چاپ شده در نسخه آلمانی ۱۹۲۴ و بعدازآن، همچنین ترجمه  
انگلیسی در جلد III از مقالات گردآوری شده فروید، خودش با بعضی از داده‌های خاص  
ارائه شده در تاریخچه کیس کاملاً ناسازگار بود؛ بنابراین نقشه کاملاً جدیدی (شکل سوم)

برای نسخه حاضر ایجاد شده است. این نقشه مطالب تازه‌ای از محتوای گزارش فروید را در نظر می‌گیرد.» (page ۲۱۲n, figure ۷).

پاتریک ماهونی<sup>۱</sup> (۱۹۸۶) اشاره می‌کند که حتی دومین نقشه اصلاح‌شده «مسائل را مبهم و تیره‌وتار رها می‌کند»، زیرا چهارچوب در زمانی<sup>۲</sup> نشان داده‌شده، سرشار از «عدم امکان-های» مربوط به زمان کنش است، از جمله ورود عینک در نیمه‌شب یکشنبه. (page ۵۳n).

لاکان معتقد است ناسازگاری نقشه‌های فروید و استراچی با محتوای گزارش فروید و گفته-های موش مرد از این جهت است که آن‌ها تلاش می‌کنند گفته‌های موش مرد پیرامون سفرش در پایان مانور نظامی را در قالب یک نقشه توپوگرافیکی مبتنی بر هندسه اقلیدسی ترسیم کنند. در حقیقت این ناسازگاری، حاصل بن‌بست بین دو توصیف توپوگرافیک و توپولوژیک است. به این دلیل که از نظر لاکان، سوژه یک فیگور توپولوژیک است پس فضایی که در آن زندگی می‌کنیم ورای یک فضای توپوگرافیکی است پس رویکرد ما به فضا باید از مشاهده آن به‌عنوان یک فضای صرفاً اقلیدسی فاصله بگیرد.

مسیر قطار را نمی‌توان پیچاند و روی خودش تا کرد، با این وجود موش مرد همچنان به حرکت در جهت مخالف مقصدش ادامه می‌دهد، گویی چنین پیچشی ممکن است اتفاق بیفتد و نه تنها او را [در جهت مخالف حرکتش] برگرداند بلکه او را به سطح دیگری روانه کند [یا بازگرداند]، سطحی که در آن بازسازی [یا تکرار] مجدد روابط و مناسبات افسانه‌ی خانوادگی‌اش در زمان حال و فضایی واقعی امکان‌پذیر است. البته چنین پیچشی به‌واسطه فیگور توپولوژیکی مانند نوار موبیوس [و پوش متقاطع<sup>۳</sup>] به‌واسطه ساختار توپولوژیک سوژه، می‌تواند اتفاق بیفتد. این فضاهاى مادی در عین حال فضای روانی هم هستند و به همین ترتیب باید آن‌ها را به شکل توپولوژیکی بفهمیم.

<sup>۱</sup> - Patrick Mahoney

<sup>۲</sup> - chronological framework

<sup>۳</sup> - cross-cap

از طریق ماجرای موش مرد، می‌توان نشان داد که چگونه توصیف توپولوژیکی لاکان از سوژه (طرح R به‌عنوان شکلِ تسطیح شده پوش متقاطع) یک پیش‌موبیوسی را ترسیم می‌کند که به شخص روان‌رنجور اجازه می‌دهد اشخاص، رویدادها و مکان‌هایی که ظاهراً از نظر زمانی و فضایی از یکدیگر جدا هستند را در یک مکان قرار دهد. در نهایت به‌واسطه این استدلال لاکان، اولویت توپولوژی بر توپوگرافی [و فضای اقلیدسی] را برای ایجاد ادراکی از فضا - که در عین حال هم مادی است هم روانی - درخواست می‌یافت.

سفر مادی و روانی موش مرد را شاید بتوان برجسته‌ترین نمونه نقش فضا در روانکاوی دانست که در آن اغلب فضاهای شهری و محلی ترسیم می‌شود که هم‌زمان با نگاشت‌های روانی-جنسی (درونی) پیوند می‌خورند. محور اصلی بحث لاکان میزان تلاش بیمار برای جا انداختن و سواست‌سازی‌های روانی خودش در درون فضا و زمان واقعی است، تلاشی که همیشه با بن‌بست مواجه می‌شود. یا به بیان بهتر، در این شرایط، زمان به فضایی دیگر تبدیل می‌شود که حال و گذشته [یا زنده و مرده] به دلخواه به آن وارد و از آن خارج می‌شوند. برای شخص و سواستی زمان به شکل دیگری از فضا منجمد می‌شود؛ مانند مثال معروف فروید در کتاب «تمدن و ملالت‌های همراه آن» درباره شهر ژم و مقایسه آن با ناخودآگاه که در آن تمام تاریخچه شهر، فضا و زمان یکسانی را اشغال می‌کند (موردی که در [مقاله اول](#) این مجموعه درباره آن بحث کردیم)، برای موش مرد، اشخاص، مکان‌ها و رویدادها در درون نوعی فضا [یا چنبره] پیچ‌خورده - که در آن، زمان و فضا هر دو به شکل توپولوژیکی عمل می‌کنند - باهم آمیخته و ترکیب می‌شوند. منبع: (بلوم و سیکور: [روان - توپولوژی‌ها: بستن مدار بین](#)

### [فضای روانی و فضای مادی](#))

(۳) - در اصطلاح توپولوژی گفته می‌شود کره و صفحه (دیسک) فیگورهای توپولوژیکی «هوموتوپیک» هستند، یعنی با تغییر شکل پیوسته یکی می‌توان به دیگری رسید، اشکالی که خواص توپولوژیکی یکسانی دارند. دو شکل هوموتوپیک جالب دیگر فنجان و دونات [یا چنبره (torus)] هستند.

(۴) - اُون هیویتسون نویسنده مقاله حاضر در [مقاله دیگری](#) در بازخوانی مقاله «افسانه شخصی روان‌رنجور» لاکان به شرح دیدگاه‌های دهه پنجاه او درباره کیس موش مرد می‌پردازد، قسمت‌های مهمی از این مقاله در [مؤخره](#) پایان این ترجمه آورده شده که مطالعه آن

البته بعد از مطالعه گزارش مبسوط فروید درباره موش مرد می‌تواند در فهم دقیق‌تر این بخش از مقاله سودمند باشد. در بخشی از این مقاله اشاره می‌شود که:

«لاکان با وام گرفتن ایده‌ای از یکی از معاصران خودش کلود لوی-استراوس، پیشنهاد می‌کند که این [ساختار وسواس] شبیه ساختار اسطوره است. یک اسطوره مسئله‌ای لاینحل را می‌گیرد و به جای ارائه یک راه حل برای آن، عناصر آن را مجدداً در درون یک تناقض موازی مرتب می‌کند. اسطوره‌ها مسائل ما را حل نمی‌کنند یا به سؤالات ما پاسخ نمی‌دهند - بلکه تنها آن‌ها را به عرصه دیگری منتقل می‌کنند.»

(۵) - شارو در مقاله خود شرح می‌دهد که:

«این عبارت «طرد» از آنچه که من در مورد زندگی بیمار می‌دانستم به ذهنم خطور کرد. در حالی که در خانواده‌ای که در اعتقاداتشان بسیار سنتی و محافظه-کار بودند رشد کرده بود، مانند دختران دیگر، برای او هم مقدر شده بود با فردی از کیش خودش ازدواج کند. در حالی که در انتظار این تقدیر بود، قرار بود خود را وقف خواندن کتاب مقدس کند. او از ادامه تحصیل و کسب مدرک لیسانس منع شد. این زن که می‌خواست علی‌رغم همه مسائل به تحصیل خودش ادامه دهد، متحمل برخی از شدیدترین کشمکش‌ها با خانواده‌اش شده بود. او خانواده را در هجده سالگی ترک کرد و سرانجام در ایالات متحده اقامت می‌کند. او خودش را به عنوان گوسفند سیاه خانواده می‌بیند که از حلقه قوم خودش «طرد» شده است.» (Drawing the Soul, p. ۲۱۸ - ۲۱۹)

(۶) - توجه کنید که پس از مداخله شارو و گفتن عبارت «طرد وجود دارد»، آنالیزان پس از سکوتی کوتاه می‌پرسد: «طرد؟ از سمت چه کسی؟» (ibid, p. ۲۱۹) ابهام و چندمعنایی موجود در عبارت شارو را می‌توان در این پرسش دوگانه آنالیزان هم مشاهده کرد. شارو در ادامه می‌گوید: «نقص دلالت (معنی)» در ابهام یافت می‌شود، ابهام در عملکرد منطقی

پیرامون واقعیتِ دانستن اینکه چه کسی، چه کسی یا چه چیزی را طرد می‌کند.» (ibid, (p.۲۲۱

(۷) - شارو در مورد این تداعی‌ها می‌گوید:

«اولین تأثیر [ارائه این تفسیر] یک به یادآوردن است. ماده [یا مطلب] مهمی دربارهٔ مسیری که این زن در زمان طرد شدن از خانواده‌اش پیمود، وارد جلسه می‌شود. پرداختن به این موضوع در اینجا اهمیتی ندارد. دومین تأثیر که پی‌آمدی از این به یادآوردن است، یک واقعیت بخشیدن مجدد<sup>۱</sup> به واسطه اثرگذاری [این تفسیر] است. در حقیقت این بخش دوم جلسه حول محور نوعی واقعیت بخشیدن یا به صحنه بردن<sup>۲</sup>، پیرامون مضامین کابوس آنالیزان و عناصر تکرارشونده زندگی او متمرکز شده بود. درحالی‌که به سبب این احضار [یا فراخوانی] طرد پدرش<sup>۳</sup> که با عنوان «قطعی» برچسب خورده، بسیار پریشان بود - روی کوچ (couch) [نیمکت مخصوص روانکاو] نشست و عنوان کرد که دارد خفه می‌شود (همان‌طور که در رؤیایش [از شدت گرما] احساس خفگی می‌کرد) و می‌خواست جلسه را ترک کند. او گفت دیگر نمی‌داند به چه چیز چنگ بزند [یا چگونه ادامه بدهد] اما دیدن یک تابلو چاپی بر روی دیوار اتاق درمان که توجهش را جلب کرد، باعث شد تا دوباره دراز بکشد. او ادامه داد که تحصیلاتش را به همین شیوه انتخاب کرده است. پوسترهایی توجه او را جلب کرده بودند و این امر او را به سمت حرفه‌اش سوق داده بود؛ بنابراین در اینجا به صورت پی‌درپی یک «به زمان حال آوردن»<sup>۴</sup> تحمل‌ناپذیری امر واقع<sup>۵</sup> را داریم که توسط رؤیا (احساس بیماری) برانگیخته شده است؛ راه‌حل‌پنداری (خیالی) - تکرارشونده در زندگی او [به منظور دفاع در برابر این هجوم و نفوذ پی‌درپی امر

<sup>۱</sup> - reactualisation

<sup>۲</sup> - staging

<sup>۳</sup> - the rejection of her father

<sup>۴</sup> - bringing into the present

<sup>۵</sup> - the unbearableness of the real

واقع تحمل ناپذیر] - این گونه است: ترک کردن [زنجیره دلالت، به واسطه طرد کردن قانون یا نام پدر]؛ و چنگ زدن به یک عنصر نمادین - یک پوستر - که محتوای آن نسبتاً بی اهمیت است، اما به او این امکان را می دهد که به زنجیره دلالت بازگردد». (ibid, p. ۲۱۹-۲۲۰)

(۸) - مداخله و شرح نظری ناتالی شارو نویسنده مقاله بسیار دقیق و موجز است، اما از نقطه نظر توپولوژیکی مقاله بیان خاص خود را دارد، برنارد بورگوا این مترجم انگلیسی مقاله در پانویس شماره ۷ ترجمه مقاله عبارت «همگرایی» را با عبارت «تراکم» و عبارات «فیلتر» و «خانواده‌ای از مجموعه‌ها» را با عبارت «همسایگی» معادل می گیرد. (ibid, p. ۲۲۶)

(۹) - برای درک ژویسانس متصل به بدن و چگونگی تخلیه آن به عنوان مثال به موردی که مقاله در بخش بعدی با آن می پردازد نگاه کنید. مورد کودک اوتیستی که موقع صبحانه دچار سمپتوم لرزش شدید دست می شود.

(۱۰) - نویسنده مقاله در مورد این مارپیچ معنایی و رابطه آن با فانتزی بنیادین این گونه ادامه می دهد:

«این امر از نظریه فانتزی به عنوان یک قاعده کلی<sup>۱</sup> برای معنا پیروی می کند این قاعده کلی که: همه این مارپیچ‌ها به موازات همان دایره نخستین می چرخند و همه آن‌ها نتایج و پی آمدهایی هستند که از بیان [یا حکم] عبارت فانتزی [بنیادین] ناشی می شود. انتیگونه‌ی<sup>۲</sup> دوران مدرن که با اراده‌اش برای تحصیل در مقابل تحکم‌های پدرش ایستاد، با توسل به قانونی غیر از قانون پدر، قانونی که در توافق بیشتر با دوران ماست؛ اما در حقیقت، حتی از زمان مصاحبه‌های مقدماتی، این ایفیجنیا<sup>۳</sup> است که زن خودش را با او مقایسه می کند.

<sup>۱</sup> - axiom

<sup>۲</sup> - Antigone

<sup>۳</sup> - iphigenia

تصویر ایدنال او مطمئناً زنی است که از زیر سلطه رها شده است، اما جایگاه او در فانتزی هنوز همان دختر قربانی است. او زن جوان دیگری که در وضعیتی مشابه بود را می‌شناخت، زنی که با ابزار قضایی و پس‌ازاینکه حکمی به نفع او صادر شد، برخلاف خواست والدینش حق ادامه تحصیل در مقطع لیسانس را به دست آورد. آنالیزان به من گفت او قصد نداشته از این طریق اقدام کند، او نخواست به پدرش را از طریق قانون به دادگاه بکشاند. چیزی دربارهٔ میل پدر وجود داشت که باید محافظت می‌شد. او با قانون دیگری با قانون پدرش مخالفت نخواهد کرد، بلکه خودش را به موجودی بی‌جان<sup>۱</sup> [بی جنبش]، ابژه طرد شدن تبدیل می‌کند.

گواهی که پیش‌ازاین - در جانب پدر - وجود داشت، این گواه که او برای اینکه همه چیز مانند گذشته بماند و در انطباق با متون مقدس از سنت پیروی کند، آماده بود تا تمام موهبت‌ها [استعدادها] و تمایلات فرزند خودش را خرد کند. از همان ابتدای درمان بُعد ابدیتی<sup>۲</sup> که فانتزی پدری در آن واقع شده آشکار بود بُعدی که در آن دختر عهده‌دار فانتزی قربانی بودن می‌شود. (ibid, p. ۲۲۱-۲۲۲)

(۱۱) - ناتالی شارو این فشرده کردن یا تنگ کردن همسایگی‌ها حول ابژه a را با اضافه کردن یک حلقه بیشتر به ماریپچ معنایی که حول ابژه a می‌چرخد توصیف می‌کند، همان‌طور که در یادداشت قبلی دیدیم، مطابق قاعده کلی فانتزی، نزدیک‌ترین حلقه ماریپچ‌های معنایی حول ابژه a، «فانتزی بنیادین» است که در رابطه با این آنالیزان با طرد پدری صورت‌بندی می‌شود، دال «طرد» با اضافه کردن حلقه فانتزی بنیادین به ماریپچ معنایی، آن را به ابژه فشرده‌تر می‌کند و همین مقدمات جدا شدن ابژه از شبکه دلالت و تخلیه ژویسانس متصل به آن را فراهم می‌کند. (ibid, p. ۲۲۲)

<sup>۱</sup> - deadbeat

<sup>۲</sup> - The dimension of eternity

(۱۲) - اینجا هم شارو شرح موجزی از ابهام و درهم آمیختگی های دلالت حول ابژه دهانی ارائه می دهد:

«در اندیشیدن درباره این تفسیر، پس از روی دادن آن بود که به نظرم رسید تفسیر من چیزی درباره «ابژه واقعی میل» این آنالیزان را نشان می دهد. این ابژه، مؤلفه [یا جزء] دهانی خود را در رؤیایی که اینجا گزارش شد نشان می دهد، جنبه ای که قبلاً در جلسات پیشین ظاهر شده بود. «خفه کننده» [که معنای ضمنی آن پر بودن از ابژه دهانی است] (هنگام مواجهه با بیابان سوزان [در رؤیا]) - به میانجی اضطراب - به «تمایل به استفراغ» [بلافاصله پس از بیداری از خواب] ترجمه می شود که نشان می دهد این خالی بودن بیابان (خالی بودن که بار دیگر در «نمی دانم به چه چیز چنگ بزنم» [در اتاق درمان] با آن مواجه می شویم) درست به همان اندازه تعیین کننده نزدیکی ابژه دهانی است که باید طرد یا استفراغ شود. فقدان دال - پر بودن بیش از حد از ابژه. این خوراک دیگری است که آرزو می کند و این دقیقاً همان چیزی است که در گفتمان او تکرار می شود. «کمبود هوا» نظیر و همبسته انزجار از «بیش از حد» است. (او مکرراً می گوید که در زندگی خودش تلاش های بسیاری کرده است. کمی قبل شرح داد که احساس می کند «ورم کرده است.») (ibid, p.۲۲۱)

به بیان توپولوژیکی حول مؤلفه دهانی ابژه a یک منطقه عدم تمایز دلالت [یا یک میدان جداسازی نشده ی (non-separated) دلالت] داریم که در آنجا تمایز تضادهای دوگانه معنایی مانند «درون و بیرون» یا «پر و خالی» از بین می رود.

(۱۳) - به عبارت دیگر، آنالیزان از قرار گرفتن در جایگاه ابژه طرد/قربانی در فانتزی ناخودآگاه و کسب ژویسانس حاصل از آن دست می کشد. او دیگر قرار نیست نه توسط دوست پسرش، نه از اتاق درمان، نه از شغلش و نه از کشور «طرد» شود. مشکلات آنالیزان حول رابطه بگرنج و دوسویه او با «قوانین یا قراردادها» هم از همین جایگاه در فانتزی و ژویسانس مربوط به آن ناشی می شود، قوانین یا قراردادهایی مثل «پیمان عاطفی دوجانبه با دوست پسرش» [که ظاهراً به بن بست خورده]، «پیمان درمانی با روانکاو» (در سمینار



اول (صفحه ۶۵-۶۵) لاکان به نقل از فروید روانکاوی را قبل از هر چیز یک پیمان درمانی بین آنالیزان و روانکاو می‌داند [که آنالیزان قصد اتمام آن را دارد]، «قراردادهای شغلی اش» [که به شکل کوتاه‌مدت بسته می‌شدند و آنالیزان هر بار در وقفه زمانی بین دو قرارداد با جایگاهش به‌عنوان ابژه طرد در فانتزی بازی می‌کند] و در نهایت «قوانین مربوط به اقامتش» که با «مدارک» مربوط به مجوز کارش [که آنالیزان از تنظیم و ارائه آن‌ها به اداره محلی طفره می‌رود] گره خورده است.

(۱۴) - توجه داشته باشید که «یک حساب همگرایی» مقاله کوتاه و موجزی است که به شرح دقیق یک مورد بالینی، مداخله تحلیلی روانکاو و پی آمده‌ای آن می‌پردازد. با این وجود خواندن این بخش از مقاله حاضر بدون مراجعه به مقاله اصلی ناتالی شارو ممکن است به سوء برداشت‌هایی منجر شود. هدف مقاله حاضر صرفاً توصیفی توپولوژیکی از مقاله شارو است نه بیان دقیق محتوا و مضامین مقاله اصلی، از این رو تأکید بر ساختار نظری و نادیده گرفتن جزئیات کلینیکی مقاله اصلی ممکن است به این تصور نادرست دامن بزند که درمان ممکن است تصنعی و به اصطلاح از دید روانکاوی که «تصور می‌کند از پیش می‌داند» انجام شده، نکته جالب در مورد مقاله اصلی این است که روانکاو در ابتدا نه از مداخله خود مطمئن است نه از نتایج آن، تنها پس از عکس‌العمل آنالیزان (ابتدا تعلیق و سپس گشوده شدن تداعی‌های جدید و مهم‌تر) است که روانکاو متوجه اثربخشی مداخله خود می‌شود و از آن با عنوان یک «تفسیر» مؤثر یاد می‌کند. شارو در این رابطه عنوان می‌کند:

«لاکان می‌گوید تأثیرات تفسیر غیرقابل محاسبه است، زیرا به ژویسانس مربوط می‌شوند؛ و در حقیقت اینکه بیمار باید به‌وسیله تابلو چاپ شده، به‌وسیله دیدن، زنجیره دلالت را باز پس می‌گرفت غیرقابل پیش‌بینی بود. [...] اما این مسئله در همان زمان بلافاصله برای من روشن نبود. بلکه من روی احتمال اینکه او درباره پدرش - در رابطه با طرد - دوباره شروع به صحبت خواهد کرد به‌طور مبهمی حساب باز کردم، چیزی که در واقع اتفاق افتاد؛ اما تأثیر به‌خوبی از این «انتظار» فراتر رفت زیرا او از طرد پدر گذشت، او از یک منطقه خالی عبور کرد، جایی که فقط حضور روانکاو - به‌عنوان تظاهری از ابژه a - توانست او را پشتیبانی کند.» (ibid, p. ۲۲۳)

برای روشن تر شدن چندوچون مداخله و نتایج حاصل از آن به شیوه‌ای متفاوت از رویکرد نظری توپولوژی، به بخش «بیگانگی، جداسازی و گذر از فانتزی در جلسه روانکاوی» کتاب «سوژه لاکانی» بروس فینک ترجمه محمدعلی جعفری صفحات ۱۴۲ تا ۱۴۵ هم نگاه کنید. در قطعه‌ای مهم از این بخش می‌خوانیم:

«... فانتزی روانکاوی شونده به‌طور مکرر در موقعیت روانکاوانه تغییر می‌کند [منظور البته آشکال بروز آن است نه روابط بنیادین آن در معنای توپولوژیکی]. جایگاه میل دیگری در کسوت ابژه a، در فانتزی روانکاوی شونده هرگز دقیقاً جایی که روانکاوی شونده گمان دارد یا دلش می‌خواهد نیست. روانکاو، به‌منزله تظاهر یا وانمود ابژه a، به‌منزله جانشین یا صورت ظاهر ابژه a، شکافی دیگر در بین \$ و ابژه a ایجاد و رابطه خیالی یا  $\diamond$  [در مَیم  $\diamond a$ ] را مختل می‌کند. روانکاو این رابطه را غیرقابل دفاع می‌کند و تغییرش می‌دهد.»

با اضافه کردن چند یادداشت بالا تلاش کرده‌ام جزئیات بیشتری از مقاله اصلی را انتقال دهم. با این وجود پیشنهاد می‌کنم مقاله اصلی را در کتاب «[Drawing the Soul](#), p. ۲۱۸» بخوانید. (۲۲۶ -)

(۱۵) - یک مجموعه بسته بسیار ساده را می‌توان به‌عنوان مثال با نماد ریاضی  $[a, b]$  مشخص کرد که  $a$  و  $b$  اعداد حقیقی هستند. مثلاً عبارت  $[۱, ۲]$  که مجموعه یا بازه‌ای از اعداد حقیقی را نمایش می‌دهد که بین دو عدد ۱ و ۲ قرار دارند. این مجموعه شامل دو عدد ۱ و ۲ یعنی نقاط حدی خودش هم می‌شود؛ اما در عوض مجموعه باز را با نماد  $(a, b)$  نمایش می‌دهند. به‌عنوان مثال عبارت  $(۱, ۲)$  که مجموعه یا بازه‌ای از اعداد حقیقی را نمایش می‌دهد که بین دو عدد ۱ و ۲ قرار دارند ولی خود ۱ و ۲ که نقاط حدی این مجموعه هستند در داخل این مجموعه یا بازه اعداد قرار ندارند.

در نظریه روانکاوی، اسطوره پدر قبیله نخستین فروید در کتاب «توتم و تابو» را می‌توان نمونه‌ای از تعریف توپولوژیکی یک مجموعه باز دانستن. فروید از طریق مستثنا کردن یک چهره ویژه و واقعی یعنی پدر قبیله نخستین، تابع [یا عملکرد] اختگی نمادین را برای نوع انسان به شکل یک ممنوعیت درونی شده تعریف می‌کند؛ یعنی عملکرد اختگی نمادین

شامل مجموعه همه انسان‌ها می‌شود به جز پدر نخستین (به‌عنوان یک نقطه حدی)، چهره-ای که به شکل یک افق آرمانی، فراسوی قانون اختگی واقع می‌شود؛ بنابراین تابع اختگی نمادین به شکل ساختاری یک مجموعه باز شامل همه افراد نوع بشر ایجاد می‌کند که مرزهای آن توسط یک نقطه حدی معین می‌شود که خارج از آن قرار دارد.

مثال دیگر تعریفی است از ابژه a به‌عنوان نقطه حدی ساختار در روانکاوی که در همین مقاله به نقل از لاکان عنوان شد: «لاکان تلاش می‌کند چیزی را تعیین کند که جزئی از سرشت ساختار است - حتی در درونی‌ترین نقطه آن واقع است - اما به معنای دقیق کلمه بخشی از ساختار نیست. شاید باقی‌مانده‌ای است از ساختمان خود ساختار. لاکان این را ابژه a می‌نامد.» چیزی که با بیرون قرار گرفتن از نظام نمادین، ساختار سوژه را به‌عنوان یک فضای توپولوژیک بنیان می‌گذارد و در حقیقت «علت» وجود آن است.

(۱۶) - البته حتی در ساختار روان‌رنجوری هم به نظر نمی‌رسد با ساختار کاملاً متریک مواجه باشیم. در مثال موش مرد دیدیم که این فضای توپولوژیکی حداقل در نزدیکی هسته-های روان‌رنجوری و هنگام بروز سمپتوم‌های وسواسی به‌هیچ‌وجه به‌صورت متریک عمل نمی‌کند. البته به نظر می‌رسد مقصود برگزاین این باشد که امکان دسترسی به فضایی که به شکل کلی مانند فضای متریک رفتار می‌کند - هرچند به‌صورت محلی و موضعی (حول هسته‌های روان‌رنجوری) متریک نیست - فقط برای ساختار روان‌رنجوری قابل دسترسی است.

## مؤخره:

ترجمه‌ی قسمت‌هایی از مقاله «بازخوای مقاله «افسانه شخصی روان‌رنجور»  
شاه‌کار لاکان درباره‌ی وسواس»

از اُون هیویستون

... مرکز توجه لاکان - بدهی پرداخت نشده

[در کیس موش مرد] به جای داستان شکنجه به وسیله موش، توجه لاکان به داستانی به مراتب پیش پا افتاده تر از تاریخچه بیمار جلب می شود، ماجرای مربوط به گم شدن عینک بیمار. موش مرد عینک پرسی اش را در حین مانور با ارتش گم می کند و بنابراین برای سفارش عینک جدید و تحویل آن در یک دفتر پست نظامی در همان حوالی تلگراف می کند؛ اما چون خودش برای تحویل عینک و پرداخت هزینه آن آنجا حضور ندارد، مرد دیگری، سروان A که دفتر پست را اداره می کند این کار را برای او انجام می دهد. مشکل موش مرد زمانی آغاز می شود که سروان اهل چک (the Czech captain) (همان شخصی که داستان شکنجه با موش را نقل کرد [همان سروان بی رحم])<sup>۱</sup> به او می گوید که او باید هزینه عینک را به سروان A پرداخت کند. این «تو باید هزینه را به سروان A پرداخت کنی» ارزش یک دستور و سواسی را برای موش مرد پیدا می کند حتی با وجودی که برخلاف سروان، موش مرد می داند که وظایف دفتر پست چند روز پیش به سروان B واگذار شده است.

در نتیجه این پیش آمد خنثی و بی ضرر، موش مرد یک مجموعه کامل از مسیرهای عجیب و غریب و پر پیچ و خمی را توصیف می کند که در آن می توان بدهی را تسویه کرد.

- اولاً، او از افسر دیگری که به دفتر پست می رود می خواهد تا پول را به ستوان A بدهد. این راه ناموفق است چون آن شخص ادعا کرد هرگز ستوان A را در آنجا ندیده است.

<sup>۱</sup> - Cruel Captain

- سپس او خودش ستوان A را پیدا می‌کند، اما او تصدیق می‌کند که در واقع این ستوان B بود که هزینه عینک را پرداخت کرده و بنابراین نمی‌تواند پول را بپذیرد، موضوعی که موش مرد کاملاً از آن آگاه است ولی در بعضی سطوح [ناخودآگاه] تصمیم می‌گیرد که این آگاهی را تصدیق نکند.

- او سپس طرحی را ایجاد می‌کند که در آن سه نفر - او خودش، ستوان A و ستوان B - همگی باهم به دفتر پست می‌روند، جایی که ستوان A پول را به خانم جوان متصدی اداره پست پرداخت می‌کند، سپس او پول را به ستوان B می‌پردازد؛ و پس از آن، موش مرد پول را به ستوان A پرداخت می‌کند تا دستور اصلی (هرچند اشتباه) ستوان اهل چک را عملی کند.

با این حال، نه ستوان A نه ستوان B هیچ‌کدام هزینه‌ها را به جای او پرداخت نکرده‌اند، بلکه دختری که متصدی اداره پست بود این کار را کرد؛ و مهم‌تر اینکه، موش مرد این را در تمام مدت می‌دانست.

درست مانند داستان مشهورتر شکنجه با موش، فریاد این شرح بیمار خود را در تاریخچه کیس به شیوه‌ای بسیار دقیق ارائه می‌دهد و آن را در متن اصلی و پاورقی‌های متعدد و حتی با گذاشتن یک نقشه از موقعیت اطراف دفتر پست - تا بتوان آن را راحت‌تر دنبال کرد - با دقت شرح می‌دهد. در هیچ کجای DSM-V یا سایر تعاریف معاصر و سواس نمی‌توان ضرورتی برای این همه توجه به جزئیات روایت پیدا کرد. در عوض می‌توان به راحتی تصور کرد یک پزشک بالینی چقدر سریع می‌تواند فاکتور کلیدی در این داستان پیچیده - این نکته کلیدی که موش مرد از اینکه باید به چه کسی هزینه‌ها را بازپرداخت کند

کاملاً آگاه بود - را بد تعبیر کند و الزام و سواس را نشان‌دهنده تردیدی از سمت موش مرد ببیند. اگرچه تردید در گزارش‌های سواس همواره بااهمیت بوده و هنوز هم هست، اما این داستان درباره تردید نیست. موش مرد به خوبی می‌داند که در حقیقت پول را به خانم متصدی دفتر پست بدهکار است و اگر هرکدام از سناریوهای بالا عملی شود آن زن به پول خود نخواهد رسید. در واقع، لاکان خاطرنشان می‌کند که زمانی که موش مرد با فروید وارد تحلیل می‌شود وجه لازم را خیلی ساده به خانم متصدی دفتر پست [از طریق پست] انتقال می‌دهد. ([The Neurotic's Individual Myth](#), p. ۴۱۴)<sup>۱</sup>

## انتقال بینا-نسلی ناخودآگاه<sup>۲</sup>

چیزی که لاکان درباره تمهیدات عجیب و غریب موش مرد [درباره روش بازپرداخت بدهیش] مورد توجه قرار می‌دهد شیوه‌ای است که در آن مضامین بازپرداخت بدهی شامل شماری از بازیگران مختلف در درون ارتش، «عناصر صورت فلکی ذهنی<sup>۳</sup>» (ibid, p. ۴۱۲) در تاریخچه خانواده‌گی موش مرد را بازتاب می‌دهد. لاکان اینجا دو عنصر اساسی را برمی‌گزیند:

- اولاً، اینکه پدر موش مرد بسیار بالاتر از موقعیت اجتماعی خودش ازدواج کرده است و از طریق همسر ثروتمندش درجه نظامی و

---

<sup>۱</sup> - "The Neurotic's Individual Myth," trans. M. N. Evans, PQ XLVIII, ۳ (۱۹۷۹):

p. ۴۰۵-۲۵

<sup>۲</sup> - Unconscious Inter-generational Transmission

<sup>۳</sup> - elements of the subjective constellation

موقعیت اجتماعی بالاتری کسب کرده است. باین حال، همسرش اغلب دربارهٔ یک دختر فقیر اما زیبا که کمی قبل از ازدواج آن‌ها موردعلاقه او بود، به شکل بازیگوشانه‌ای شوخی می‌کرد.

• دوماً، به‌طور ویژه یک واقعه شرم‌آور در تاریخچهٔ پدر وجود دارد، زمانی که او وجوه هنگ خود را قمار کرد و تنها توسط دوستی که پول را به او قرض داد تا آن را پس دهد، از تحقیر نجات پیدا کرد. [پولی که پدر در نهایت موفق به بازپرداخت آن به دوستش نمی‌شود]

### تفسیر لاکان - وسواس به‌عنوان یک سازه اسطوره‌ای

لاکان به ما توصیه می‌کند در وسواس به دنبال سناریویی باشیم که همان عناصر موجود در تاریخچهٔ خانوادگی شخص را داشته باشد که به‌عنوان یک رویداد (به عبارتی دقیق‌تر تراکمی از رویدادها) دوباره مرتب‌شده‌اند [یعنی عنصر موجود در تاریخچهٔ خانوادگی در قالب یک سناریو وسواس از نو مرتب‌شده‌اند] (ibid, p. ۴۱۳). این دقیقاً همان چیزی است که او در کیس موش‌مرد در رابطه با دو رویداد کلیدی در تاریخچهٔ خانوادگی بیمار که بالاتر شرح داده شد، پیدا می‌کند - وسواس یک به رمز درآوردن<sup>۱</sup> یا از نو سازمان دادن<sup>۲</sup> همان عناصر است [همین‌جا هم‌زمان با چشم‌انداز اسطوره‌ای، ویژگی اساسی چشم‌انداز توپولوژیکی - یعنی قابلیت چپش‌پذیری عناصر بدون اینکه روابط اصلی نشان تغییر کند - را هم مشاهده می‌کنیم]. لاکان با وام

<sup>۱</sup> - ciphering

<sup>۲</sup> - reshuffling

گرفتن ایده‌ای از لوی استراوس از معاصران خودش، پیشنهاد می‌کند که این مشابه ساختار یک اسطوره است.

یک اسطوره مسئله‌ای لاینحل را می‌گیرد و به جای ارائه یک راه‌حل برای آن، عناصر آن را مجدداً در درون یک تناقض موازی مرتب می‌کند. اسطوره‌ها مسائل ما را حل نمی‌کنند یا به سؤالات ما پاسخ نمی‌دهند - بلکه تنها آن‌ها را به عرصه دیگری منتقل می‌کنند.

لاکان شیوه‌ای که در آن ما این مسئله را در کیس موش‌مرد می‌بینیم توصیف می‌کند:

«همه‌چیز به‌گونه‌ای اتفاق می‌افتد انگار بن‌بست‌های ذاتی [یا نهفته در] موقعیت‌های اصلی به نقطه دیگری در شبکه اسطوره‌ای منتقل شده‌اند، گویی آنچه در اینجا حل نشده است همواره در آنجا ظاهر می‌شود.» (ibid, p. ۴۱۵)

وسواس موش‌مرد درباره بازپرداخت بدهی عینکش، دو عنصر مهم و حیاتی در رویدادهای تاریخچه خانوادگی او را از نو بازسازی می‌کند [یا از نو ساختار می‌دهد].

- بازپرداخت بدهی ارتش: وسواس بازپرداخت بدهی افسرهای دیگر، تکراری به رمز درآمده واقعه‌ای از تاریخچه پدر است، جایی که یک دوست، پدر را برای خلاص شدن از بدهی قمارش ضمانت کرد اما پدر قادر به یافتن این شخص برای بازپرداخت بدهی نشد. (ibid, p. ۴۱۴)



- دوگانگی زن ثروتمند/زن فقیر: دوزن در این سناریو بازی می‌کنند: زنی در دفتر پست که هزینه‌های مربوط به عینک را پرداخت می‌کند (که می‌توانیم او را «زن با پول<sup>۱</sup>» [یا زن پولدار] بنامیم) و دختری فقیر اما زیبا که فروید در تاریخچه کیس به آن اشاره می‌کند (SE X, ۲۱۱)، شخصیتی که لاکان معتقد است «دختر خدمتکاری را که بیمار در هنگام مانور نظامی در یک مسافرخانه ملاقات کرد، زن فقیر را تجسم می‌بخشد» (ibid, p. ۴۱۵). در اینجا همان «جانشینی زن ثروتمند به جای زن فقیر» را می‌بینیم (ibid, p. ۴۱۴) شبیه پدر که اندکی قبل از ازدواجش با مادر ثروتمند موش مرد، عاشق دختری فقیر شده بود.

این افسانه شخصی روان‌رنجور را می‌سازد:

«این سناریو خیالی شبیه یک بازی کوچک، شبیه یک رویدادنامه<sup>۲</sup> [یا تاریخچه] که دقیقاً تجلی همان چیزی است که من افسانه شخصی روان‌رنجور می‌نامم» (ibid, p. ۴۱۴)

اما ممکن است این سؤال مشروع مطرح شود - چگونه این دو رویداد برای موش مرد مهم هستند؟ آیا این طور نیست که لاکان دو رویداد به ظاهر تصادفی در تاریخچه بیمار را در نظر گرفته و بر اساس تناسب آن‌ها با وسواس به آن‌ها قدر و ارزشی نسبت داده است؟ می‌توانیم با دو نکته به این پرسش پاسخ دهیم: اولاً اینکه این وسواس است که در جستجوی یک توضیح است، نه وقایع

<sup>۱</sup>- the woman with money

<sup>۲</sup>- chronicle

اصلی. دوماً اینکه وقتی فروید از بیمار خود می‌خواهد تا بین رویدادهای کلیدی تاریخچهٔ خانوادگی خودش ارتباط برقرار کند این‌ها موارد هستند که او بیش از هر مورد دیگری - به‌عنوان موارد مهم و قابل توجه - انتخاب می‌کند و ما باید به این واقعیت احترام بگذاریم (نکته مشابهی توسط فروید در سخنرانی‌های مقدماتی<sup>۱</sup> عنوان شده است، ۱۰۶، SE XVI, را ببینید). لاکان با یادآوری اینکه «اهمیت یک رویداد فقط از دلهره درونی [یا ذهنی] که سوژه از آن [رویداد] داشته، ناشی می‌شود» نکته دیگری به نکته قبلی اضافه می‌کند. به‌عبارت دیگر، این بزرگی رویدادها، یا حتی اگر دقیق‌تر بگوییم، صحت واقعی [یا عملی] که با آن سوژه این رویدادها را درک می‌کند نیست که آن‌ها را دارای اهمیت می‌کند، بلکه اینکه سوژه چگونه آن‌ها را در درون زندگی خودش تصور می‌کند [یا به عهده می‌گیرد] است که مهم است.

شرایط برای این تصور [یا تقبل کردن رویدادها در زندگی توسط شخص] کدام است؟ می‌توانیم اشاره کنیم که هر دو رویداد یک بدهکاری به‌جا می‌گذارند - عدم موفقیت دریافتن دوست برای بازپرداخت بدهی قمار و وضعیتی که موش مرد به لطف ازدواج با همسری از یک موقعیت اجتماعی بالاتر به آن می‌رسد. نکته مهم اینکه سعی نکنیم «حقیقت» آنچه واقعاً در تاریخچهٔ موش مرد اتفاق افتاده را بیابیم، بلکه سعی کنیم تصدیق کنیم که این «حقیقت» کاملاً ذهنی است و از آنجا بررسی کنیم که چگونه این تاریخچه، در معنایی معین [مثلاً زیر دین بدهی رفتن]، به‌وسیلهٔ خود سوژه تصور [یا تقبل] شده است. لاکان این نکته را به‌صورت بسیار مختصر بیان می‌کند:

---

<sup>۱</sup> - the Introductory Lectures

«اسطوره چیزی است که برای آنچه از طریق تعریف [یا معنای] حقیقت<sup>۱</sup> قابل انتقال نیست، یک شکل گفتمانی<sup>۲</sup> تدارک می‌بیند»  
([ibid](#), p. ۴۰۷).

اما چه چیزی گمان و پندار یک عنصر حل‌نشده - به‌عنوان مثال، بدهی پرداخت‌نشده پدر - را به یک صورت فلکی روان‌رنجوری<sup>۳</sup> تبدیل می‌کند؟ آیا چیزی صرفاً به دلیل بدهکار بودن، بیماری‌زا است؟ از نظر لاکان، مشکل موش‌مرد در این واقعیت است که این بدهی‌ها در دو سطح مختلف قرار دارند و روان‌رنجوری او حاصل یک عدم توانایی در برطرف کردن و اصلاح آن‌هاست:

«عنصر بدهی در دو سطح قرار می‌گیرد و دقیقاً در پرتو عدم امکان به هم پیوستن این دو سطح است که نمایش [یا تئاتر] روان‌رنجوری استمرار و تداوم پیدا می‌کند.» (ibid, p. ۴۱۵)

و این عدم امکان انطباق [دو سطح] است که سمپتوم‌های روان‌رنجوری - [یعنی] خودِ وسواس‌ها - نشان می‌دهند: «در تلاش برای منطبق کردن یک سطح بر دیگری است که او یک مانور چرخشی تا ابد ناخوشایند را ایجاد می‌کند و هرگز موفق به بستن حلقه نمی‌شود» (ibid, p. ۴۱۵).

---

<sup>۱</sup> - the definition of truth

<sup>۲</sup> - a discursive form

<sup>۳</sup> - a neurotic constellation

درواقع، ما می‌توانیم این «عدم امکان به هم پیوستن دو سطح» را که لا‌کان برجسته کرده، در پس بسیاری از اعمال کلاسیک و سواسی - مانند روشن و خاموش کردن لامپ‌ها باز و بسته کردن درها و غیره ببینیم. ...